



### فهم لنینی امپریالیسم!

یا چرایی آنتی شیطان بزرگ بودن به جای آنتی امپریالیست بودن!

<sup>1</sup> بستر مادی نوشتن این متن - با وجود برخی نقطه نظرهای متفاوت - بر روی این دو مقاله استوار است: [امپریالیسم جدید](#). [جان بلامی فاستر](#). ترجمه‌ی احمد سیف و [امپریالیسم در قرن بیستم و یکم](#). [جان اسمیت](#). ترجمه‌ی احمد سیف

یکی از بنیادین‌ترین دلایل مخالفت و خروج بلشویک‌ها و انترناسیونالیست‌ها از بین‌الملل دوم و تشکیل بین‌الملل سوم، شوونیسم و حمایت اپورتونیستی احزاب چپ و سوسیال‌دموکرات‌های کشورهای اروپایی از سیاست‌های جنگ‌طلبانه و امپریالیستی دولت‌های متبوع خودشان بود. در حالی که لنین و بلشویک‌ها از یکسو و لوکزامبورگ و لیبکنشت و اسپارتاکیست‌ها از سوی دیگر با این شعار که: «دشمن در داخل است»، در برابر سیاست‌های میلیتاریستی دولت‌های متفق و متحد صف‌آرایی کرده بودند و در برابر جنگ امپریالیستی، سربازان ارتش‌های درگیر را دعوت به دست‌کشیدن از جنگ و برگرداندن لوله‌ی سلاح‌هایشان به سمت اربابان داخلی می‌کردند، سوسیال‌شوونیست‌ها و اپورتونیست‌های سوسیال‌دموکرات امپراتوری آلمان و اتریش-مجارستان به بهانه‌ی استثمار طبقه‌ی کارگر خودی توسط بورژوازی بزرگ امپریالیسم انگلستان و فرانسه، و برای قدرت‌گیری بورژوازی ملی، با سیاست‌های میلیتاریستی ویلهلم دوم و کارل یکم همراهی کردند و از سوی دیگر احزاب خواهر آنها در انگلستان و فرانسه به بهانه‌ی دفاع از مام میهن (بخوانید امنیت ملی)، رای به مداخله و مشارکت در جنگی دادند (جنگ امپریالیستی اول [۱]) که تاریخ جهان را به کلی و منطقه‌ی ما را به شکل خاص تحت تأثیر قرار داد.

امپریالیسم (آنگونه که لنین تشریح کرده) وضعیتی از سرمایه‌داری است که انباشت و مونوپل مالی/ پولی سرمایه به حدی می‌رسد که بورژوازی ملی، دیگر در چارچوب مرزهای سیاسی خودش نمی‌تواند به بازتولید و انباشت ادامه دهد. در نتیجه شرکت‌ها و بانک‌هایی که با به ورشکستگی کشاندن دیگر رقبای داخلی به حد مشخصی از رشد رسیده‌اند، با یکدیگر اقدام به تشکیل یک کمپانی یا کنسرن می‌کنند تا با دیگر کمپانی‌ها و کنسرن‌های جهانی یا منطقه‌ای به معامله با رقابت بپردازند.

اما از آنجایی که مونوپل شدن سرمایه در یک بورژوازی ملی و رقابت‌های کنسرن‌ها در سطح منطقه‌ای یا بین‌المللی با دیگر بورژوازی‌های ملی، سوای از رقابت مالی سرمایه‌ها به رقابت‌های سیاسی و ژئوپولیتیک نیز منجر می‌شود. در نتیجه اقتصادهای بورژوازی ملی که تبدیل به اقتصادهای امپریالیستی و نوامپریالیستی می‌شوند، خوی و ذاتی به شدت مهاجم و پراشتها برای دستیابی به منابع جدیدتر به اضافه‌ی بازار مصرف جدید پیدا می‌کنند که دو جنگ امپریالیستی اول و دوم میان امپریالیست‌های کلاسیک انگلستان و فرانسه به‌مراه متفقین خود از یک سو و نوامپریالیست‌های آلمان و ایتالیا به‌مراه متحدین خود از سوی دیگر نمونه‌ی این خوی مهاجم و پراشتها هستند. به قول لنین در دوران سرمایه‌داری - که استعماری بود- دنیا یک بار تقسیم شده، امپریالیسم تنها دوره‌ی تقسیم مجدد جهان است.

این متن تلاش می‌کند خورده امپریالیسم بودن جمهوری اسلامی و نوامپریالیست بودن روسیه را مستدل و مستند کند و در نتیجه نشان دهد همراهی با سیاست‌های منطقه‌ای روسیه و ایران تحت لوای مارکسیسم و آنتی امپریالیسم، به بهانه‌ی رویارویی با سیاست‌های فرامنطقه‌ای ناتو، نمودی از ماکیاولیسم و تنها حمایت از نوامپریالیسمی در برابر دیگر امپریالیسم‌های درگیر در جنگ امپریالیستی چهارم<sup>2</sup> محسوب می‌شود.

در اصل سوسیال‌شوونیست‌ها در کنار استالینیست‌های وطنی و چپ‌های مدافع حرم و اسد و البتّه افسران جنگ نرم با گفتن «امنیت ملی»، با توسل به ماکیاولیسم - دشمن دشمن من، دوست من

---

<sup>2</sup> در فهم نگارنده این مقاله آنچه جنگ سرد (از ۱۹۴۷ تا ۱۹۹۰) خوانده میشود جنگ امپریالیستی سوم است و آنچه جنگ با ترور (از ۲۰۰۱ تا به امروز) خوانده میشود جنگ چهارم است.

است. به بهانه و به اسم مبارزه با امپریالیسم، که برای آنها در آمریکا خلاصه می‌شود و بس، در حال ریختن آب به آسیاب خورده امپریالیسم شیعه‌ی جمهوری اسلامی، که به شکل تمام‌عیاری به نیمه‌امپریالیسم روسیه وابسته است، هستند. خورده امپریالیسمی که بشدت پتانسیل تبدیل شدن به یک رژیم فاشیستی و میلیتاریستی تمام عیار را دارد.

به همین دلیل چپ ضد امپریالیست مدافع روسیه و ایران، در ادامه‌ی خط امام «راحل»، فقط جناح چپ ناسیونالیسم و شوونیسم ایرانی است که آن را به جای ضدامپریالیست، «ضدشیطان بزرگ» می‌نامد. در این مقاله برای مدون کردن و تحلیل این نظریه تلاش می‌کنم. برای چنین تحلیلی می‌بایست از مقدماتی واقعی آغاز کرد، مقدماتی که نمی‌توانند دل‌بخوایی و جزم باشند، بلکه مقدماتی که شرایط عینی و مشخص را تحلیل عینی و مشخص کند و هم از نقطه‌نظر تاریخی و تکوین آن، هم از نظر دیالکتیکی و فرگشت آن بتواند شرایط مشخص معاصر ما را توضیح دهد.

## ۱ - فهم لنینی امپریالیسم و تفهیم آن برای امروز:

تحلیل لنین - در کنار بوخارین - در سال ۱۹۱۶ مشخص کرد که سرمایه‌داری معاصر او، در مقطع و وضعیتی از گسترش و توسعه است که دیگر نمی‌توان با تحلیل مارکسیست‌های ماقبل خودش (همچنین مارکس) ماهیت و چیستی آن را فهم و تفهیم کرد، در نتیجه با تحلیل ماتریالیستی مشخص از شرایط مشخص، لنین امپریالیسم را به عنوان وضعیت - یا به قول خودش "مرحله" [۲] - گذار شده در تداوم پروسه تکاملی سرمایه داری رقابت آزد (در مفهوم کلاسیک که مارکس نقد کرد) به سرمایه داری انحصاری (مونوپول) تبیین و نقد کرد.

این تحلیل به ما چگونگی گذار و تبدیل سرمایه‌ی بزرگ ملی کشورهای مشخص را در رقابت با سرمایه‌های بزرگ ملی دیگر کشورها به سرمایه‌ی انحصاری (امپریالیسم) می‌آموزد. لنین برای تحلیل خودش از شرایط مشخص رقابت میان سرمایه‌داری‌های اروپای غربی استفاده می‌کند و با استناد به داده‌های فراوان مستند می‌کند که چگونه سرمایه‌داری خصوصی در یک کشور، ابتدا در رقابت با دیگر سرمایه‌داران، رقبای کوچک‌تر را ورشکست می‌کند و سپس کلپ فاتحان با تشکیل کنسرن و کمپانی، خودشان را به مونوپول تبدیل می‌کنند تا بتوانند در سطح جهانی با دیگر کلپ‌های فاتح رقابت کنند.

از نظر لنین انحصارها که ویژگی این مرحله هستند، بازار سرمایه‌داری را مخدوش می‌کنند و جلوی رقابت آزاد را می‌گیرند. ویژگی اساسی مرحله‌ی امپریالیستی از نگاه لنین صدور سرمایه و هدف از صادرات سرمایه بیرون کشیدن مازاد ارزش تولید شده از کارگران در مناطق دیگر جهان به کشورهای صادرکننده‌ی سرمایه است.

**.. برای سرمایه‌داری توقف انباشت به معنای اسارت نیروهای مولده یا نیروهای تولیدی است و به‌دنبال آن ضرورت عینی و اجتناب‌ناپذیر سقوط سرمایه‌داری فرا خواهد رسید. سرمایه‌داری برای اجتناب از سقوط ناچار است دائماً در یک محیط غیرسرمایه‌داری (کمتر سرمایه داری شده) حضور بیابد و ساختار آن جامعه را در هم بشکند** [روزا لوکزامبورگ - نظریه انباشت]

این وضعیتی نوین در گسترش و توسعه‌ی سرمایه‌داری خصوصی بازار آزاد به سرمایه‌داری انحصاری امپریالیستی بود که از ربع آخر قرن ۱۹ در اروپا، بویژه اروپای غربی آغاز شد.

لنین در ادامه تشریح می‌کند که چگونه کلپ‌های فاتح برای بقا در رقابت جهانی با کلپ‌های فاتح دیگر، تشکیل لیگ می‌دهند. در واقع با ادغام بانک‌ها و کنسرن‌ها و کمپانی‌های دو یا چند کشور با

همدیگر و تشکیل بانک‌ها، کنسرن‌ها و کمپانی‌های مشترک، منافع سرمایه‌داری بزرگ کشورهای مشخص، با هم همبسته و همپیوند می‌شوند. که مستند آن تشکیل شدن دو لیگ متخاصم متحدین و متفقین در قیل و در طول دو جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ و ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ بود. او در ادامه پس از تشریح مختصات اقتصادی و کیفیت سرمایه‌داری مونوپول به تشریح خصوصیات و کاراکتر آن می‌پردازد که میلیتاریسم، جنگ‌طلبی و تهاجمی بودن از ویژگی‌های بارز و عریان آن است. **«لنین که در ۱۹۱۶ امپریالیسم را تحلیل می‌کرد قیل از هر چیز برایش نوامپریالیسم آلمان که در رقابت با دو امپریالیسم کلاسیک - انگلستان و فرانسه - قرار داشت و در حال گسترش و توسعه‌ی خودش بود، اهمیت خاصی داشت. انگلستان و فرانسه کشورهای بودند که هژمونی اقتصادی (مالی سرمایه‌دارانه) آنها بیشتر از اتکا به تولیدات داخلی و بورژوازی ملی، بر بازارهای خارجی متکی بود، که همانا مستعمراتی بودند که از دوران انکشاف سرمایه‌داری و استعمار برایشان به ارث مانده بود.»** (امپریالیسم و انباشت سرمایه. بوخارین (۱۹۲۴) [۳]

سرمایه‌داری آلمان خودش را از ۱۸۷۱ [۴] توسعه می‌داد، و به این دلیل که امکان از جیب خوردن (ثروت مستعمراتی) در مقایسه با انگلستان و فرانسه را نداشت، با استثمار بمراتب حادث‌تر طبقه‌ی کارگر خودی در طول ۴۰ سال، یعنی تا دهه‌ی اول قرن ۲۰ با سرعت و پویایی بیشتری نسبت به دو رقیب دیگر خود رشد کرد و تبدیل به یکی از قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری منطقه‌ی اروپا شد. تولیدات صنعتی و تکنولوژیک، جهش دار افزایش یافت و کارخانه‌های بزرگ با چند صد هزار کارگر، بانک‌های بزرگ با سرمایه‌ی مالی هنگفت، انباشت ارزش [۵] را چنان متحقق کردند که آلمان درون مرزهای اروپا به رقیبی سرسخت برای رقیبای خودش تبدیل شد. دیگرمرزهای سیاسی و ملی آلمان درکنار چهار مستعمره‌ی آفریقایی آن، برای گسترش و توسعه‌ی سرمایه‌ی بزرگ آلمانی کافی نبود. در نتیجه ولع و اشتها برای منابع و مواد خام، همچنین بازارهای جدید، پای سرمایه‌ی آلمانی را به آمریکای جنوبی و غرب آسیا<sup>۳</sup> (خاورمیانه) باز کرد. برای مثال سرمایه‌گذاری هنگفت راه‌آهن آلمان ۱۸۹۵ تا ۱۹۰۸ در پروژه‌ی خط آهن استانبول-صنعا که منتهی‌الیه شمالی دریای مدیترانه‌ی امپراتوری عثمانی را به منتهی‌الیه جنوبی آن در دریای سرخ و اقیانوس هند (یمن امروزی) متصل می‌کرد، نمونه‌ی خوبی است برای فهم سطح و کیفیت رقابتی که قیل از جنگ امپریالیستی اول وجود داشت. [۶]

در کنار آلمان گروه سومی از امپریالیست‌ها - یا به عبارت دیگر دومین گروه از نوامپریالیست‌ها - در حال تکامل بودند: آمریکا و ژاپن که دوری جغرافیایی آنها از رقابت‌های درون اروپا و جنگ‌هایی که همیشه میان قدرت‌های اروپایی جریان داشت، چیرگی و سیطره‌ی مالی و اقتصادی آنها را در برابر دو گروه اول به همراه داشت. برای مثال برتری مسلط بورس نیویورک در برابر بورس لندن، پاریس و برلین در دوران طلایی و شکوفایی سرمایه‌داری فرا-آتلانتیک در دو دهه‌ی انتهایی قرن ۱۹ و ابتدای قرن ۲۰ و برتری فاحش تقریباً ۲/۵ واحدی (در بعضی مقاطع تاریخی تا قیل از رکود بزرگ در ۱۹۲۹ حتی تا ۴ واحد) ارزش بورس نیویورک به تنهایی در برابر سه رقیب دیگرش با همدیگر، یا یک‌تازی امپراتوری امپریالیستی ژاپن در شرق چین و جنوب شرقی

<sup>۳</sup>در تمام طول این متن بجای "خاورمیانه" که از نگاه استعماری اروپایی‌ها با خط مرکز دنیا که از گریونج انگلستان می‌گذرد، از غرب آسیا استفاده می‌کنم.

روسیه‌ی تزاری. (مثال عینی: نخستین جنگ چین و ژاپن بر سر شبه‌جزیره‌ی کره اوت ۱۸۹۴ تا آوریل ۱۸۹۵ و جنگ روسیه و ژاپن ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۵ در منچوری و شبه‌جزیره‌ی کره) این دو گروه یعنی آلمان در اروپا و ژاپن و آمریکا در فراتلانتیک، شیوه‌های جدید توسعه‌ی تولیدات سرمایه‌دارانه و تکنولوژی‌ها و تکنیک‌های نوین را تصمیم‌گیری و هدایت می‌کردند. قابل ذکر است که کنسرن‌ها و کمپانی‌های این سه کشور قبل از هر دو جنگ امپریالیستی و قبل از رویارویی مستقیم در رقابت بین‌المللی آنها با یکدیگر، بشدت در برابر کنسرن‌ها و کمپانی‌های اروپای غربی (انگلستان، فرانسه، بلژیک، هلند، دانمارک) به یکدیگر تمایل و با همدیگر همکاری داشتند. بانک‌های مشترک عثمانی- آلمان، آمریکا- آلمان، ژاپن- آمریکا، آلمان- ژاپن نمونه‌های مشخص این تمایل و همکاری بودند. امپریالیسم و اقتصاد جهانی. بوخارین ۱۹۱۷ [۷]

مشکل و تضادی که در سال‌های بعد، به خصوص در جنگ دوم امپریالیستی باعث رویارویی و تقابل آنها با یکدیگر شد، منابع، مواد خام و بازارهایی بود که در اصل مستعمرات غیر قابل چشم‌پوشی‌ای بودند که سابق بر آن یک بار بین امپریالیست‌های کلاسیک تقسیم شده بود و همین امر در نهایت دلیل تناقض و تضاد منافع آنها و تمایل شدید به تقسیم مجدد جهان را به موازات رقابت با امپریالیست‌های کلاسیک به وجود آورد. تقسیم مجددی که یکی از خصوصیات و مشخصات ویژه آن خوی تهاجمی و میلیتاریستی لیگ «نوامپریالیست‌ها» بود.

لنین تبیین میکند که اول: یکی از مشخصه‌های اصلی این جدیدترین وضعیت از سرمایه داری، صادرات سرمایه به منظور اشغال بازارهای جدید است و دوم: از مشخصات و خصوصیات بارز این وضعیت، هم منوویل شدن سرمایه مالی بعنوان سرمایه بانکی انحصاری شده‌ی بانکهای بزرگ انحصاری که با سرمایه‌باند‌های صنعتی انحصاری شده ادغام شده بودند و هم تقسیم مجدد جهان با سیاست‌های نو استعماری (نوکلونیالیستی) که حاکمیت انحصاری بر تمام سرزمینهای قبلا تقسیم شده در جهان استعماری (کلونیالیستی) است. [لنین: امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری]

با استناد به تعریف و تشریح لنین در منبع مورد ذکر، امپریالیسم، سرمایه داری است که اقتصاد آن بوسیله انحصار هرچه گسترده سرمایه مالی تعیین میشود که در آن دولتها هر چه بیشتر تحت تاثیر انحصارات میشوند. در ابتدای مسیر تکامل امپریالیستی، این دولتها هستند که به انحصار سرمایه انحصاری درمیآیند، اما در ادامه مسیر تکاملی و دگر دیسی آن (هم دولت و هم سرمایه که تاثیر متقابل بر هم دارند)، دولتها - به مثابه سرمایه دار بزرگ ملی- هستند که سرمایه انحصاری را به انحصار خود درمیآوردند و برای تامین سود و ضمانت انباشت است که باید به ناچار به دنبال تسلط و حاکمیت سرمایه دارانه خود بر مناطق و کشورهای دیگر باشند. و از این مرحله تاریخی به بعد شکست/ پیروزی در رقابت امپریالیستی نه تنها اقتصادی و مالی بلکه نظامی و با مداخله ارتش که در انحصار دولت است رقم میخورد.

**«امپریالیسم عبارت است از فزونی از انباشت سرمایه‌داری که انباشت دیگر امکان تحقق در درون سرمایه‌داری (خودی - ملی) را ندارد و ناگزیر است به محیط بیرونی غیر سرمایه‌داری هجوم ببرد.»** [روزا لوکزامبورگ - تئوری انباشت]

و دقیق‌تر به همین خاطر است که در تحلیل نهایی، لنین به جای اقتصاد امپریالیستی از دولتهای امپریالیستی استفاده میکند که نشان دهنده همان تکامل و دگر دیسی اقتصاد سرمایه داری انحصاری - به مثابه مرحله پیشین- به دولتهای سرمایه داری امپریالیستی - به مثابه مرحله پسین - یا به قول

خودش [۸] "بالاترین" مرحله - است. و از این رو سیاستهای تهاجمی، میلیتاریستی و جنگ طلبانه از خصوصیات و مشخصات اصلی امپریالیسم در تعریف لنینی آن است. در آخر و در نتیجه ی تحلیل مشخص از مفهوم امپریالیسم نزد لنین (اینجا مجال پرداختن به تمام مکتوبات لنین بر سر این موضوع نیست) این محرز میشود که :

در تاریخ تکامل سرمایه داری از سرمایه داری رقابت آزاد (استعماری) به سرمایه داری مونوپل (امپریالیستی) تحت شرایط مشخصی از رشد نیروهای مولد، تولید و انباشت سرمایه دارانه، همواره کشورهای جدید امپریالیستی مثل آمریکا، کانادا یا استرالیا میشود که از مستعمرات قدیمی امپریالیستهای کلاسیک استعماری بوجود آیند. به همین خاطر جز مگر ایانه و غیر لنینیستی است که فهم و تفهیم کنیم که تقسیم امپریالیستی جهان به کشورهای ستمگر و ستمدیده بعنوان یک اصل تثبیت شده یکبار برای همیشه انجام شده است. زیرا چنین تحلیلی اصل فرگشت ماتریالیستی تاریخ، همچنین بنیادین ترین اصل نقد مارکسیستی به سرمایه، یعنی نقد چگونگی تولید سود سرمایه و تضمین انباشت ارزش اضافه را که به این مربوط است که کدام دولت سرمایه داری امنیت آنرا تولید و تضمین میکند، نادیده میگیرد.

از نظر اقتصادی، حرکت سرمایه‌داری انحصاری تعمیم یافته به بیرون با مبارزه‌ی رقابتی برای هزینه‌ی پایین دست‌مزد (استثمار نیروی کار) از طریق بهره‌وری کار (تولید ارزش اضافه - استثمار مضاعف نیروی کار) در اقتصاد دولتهای پیرامون مرکز امپریالیستی همچنین مواد اولیه‌ی کمیاب‌تر شده جهانی که نزد این دولت هاست، رانت انحصاری را که همه‌ی این‌ها تولید می‌کنند، تشدید کرده است. نتیجه شامل صرفه‌جویی‌های حیرت‌انگیز در هزینه‌ی تولید برای انحصارهای منفرد است که حاشیه‌ی سود روزافزونی را ایجاد می‌کند که در ترکیب با اشکال سنتی باج‌ستانی به سرریز شدن بیش‌تر رانت امپراتوری به پیرامون مرکز این نظام منجر می‌شود. میزان واقعی مازاد ضبط شده در پیچیدگی فوق‌العاده‌ی زنجیره ارزش، نرخ مبادله، حساب‌های مخفی و از همه مهم‌تر در ماهیت محاسبه‌ی تولید ناخالص داخلی در نظام سرمایه‌داری پنهان می‌شود. بخشی از این رانت امپریالیستی در کشورهای پیرامونی باقی می‌ماند و به مرکز منتقل نمی‌شود و در واقع پرداختی به طبقه‌ی حاکم محلی است به خاطر نقشی که در این بازی جهانی شده ایفا می‌کنند. این رقم طبق برآوردهای مؤسسات مالی و اقتصادی (آمار رسمی) نزدیک به ۳۰ تریلیون دلار است که به وسیله رقابت‌های اقتصادی - سیاسی - نظامی میان قدرتهای منطقه‌ای در قاره‌ها به خصوص قدرتهای نفتی آسیای غربی تقسیم میشود. و در واقع تبدیل به سرمایه‌ای خالص و فرا ملی میشود که مستقیم روی سرمایه انباشت شده‌ی ملی که جهت قدم برداشتن این قدرتهای منطقه‌ای به سوی تبدیل شدن به نو یا نیمه امپریالیست‌های منطقه - فرا منطقه‌ای، بهترین بستر اقتصادی و مالی را فراهم میکنند [۹]

با استناد به تحلیلی که در بالا ارائه شد، امپریالیسم را نه تنها نمیتوان محدود به کلوب کلاسیک قرن ۲۰ (آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان، ژاپن) کرد بلکه حتی نمیتوان آنرا به لیگ کشورهای عضو ناتو تقلیل داد.

مسئله اصلی از نقطه نظر لنینی : انباشت گسترده سود و ارزش برای سرمایه انحصاری شده، انحصاری شدن سرمایه انحصاری و تشکیل کنسرن/کمپانی‌های چند ملیتی، صدور سرمایه و سرمایه‌گذاری در اقمار پیرامونی یا فرا منطقه‌ای یک سرمایه داری خاص (اینجا برای ما ایران) جهت اشغال بازارهای جدید، ایجاد و گسترش نیروها و تسلیحات نظامی جهت حضور و تأثیر تسلط فراملی / منطقه‌ای برای حفظ منافع و عمق استراتژیک سیاسی/اقتصادی و ... از مشخصات

و خصوصیات ویژه ای است که میتوان با استناد به آنها یک سرمایه داری مشخص را امپریالیستی یا در مسیر تبدیل شدن به نوامپریالیسم یا خورده امپریالیسم منطقه ای یا بین المللی تحلیل کرد. یکی از بزرگترین و مهمترین خطاهای استراتژیک و سیاسی نیروهایی که خود را متعلق به جبهه مبارزه طبقاتی و اردوگاه کمونیستی تعریف میکردند و میکنند- در تمام طول گردش رویزونیستی و اپورتونیستی شوروی و حزب کمونیست پس از ۱۹۲۴- قبول و استناد به تعریف امپریالیسم از سوی تئوریسینهای مدافع بلوک شرق و جبهه اتحاد شوروی در رویارویی با بلوک غرب و جبهه آمریکا بود، که از همان ۱۹۲۴ آغاز و در طول تمام دوران جنگ سوم امپریالیستی (یا بقول مین استریم: جنگ سرد) ادامه داشت.

سیاستهای اتحاد شوروی به رهبری استالین که با اتخاذ سیاستهای رشد و توسعه سرمایه داری ملی (زیر نام «سوسیالیسم در یک کشور») آغاز شد و پیش میرفت، به تقسیم امپریالیستی لهستان میان سوسیالیسم برنامہ ریزی شده بروکراتیک در انحصار دولت [۱۰] شوروی و سرمایه داری بازار آزاد نوامپریالیسم آلمان، در ۱۹۳۴ و پیمان به اصطلاح «صلح» میان استالین و هیتلر منجر شد. پیمانی که زیر اسم دماگوگی دفاع از جمهوری جوان شوراهای اما برای ایجاد فضا و زمان جهت رشد و ارتقای سرمایه داری ملی روسیه بود. آلمان شکست خورده در جنگ اول امپریالیستی و روسیه ای که پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و با سیاستهای شوونیستی و رویزونیستی حزب پس از ۱۹۲۴- به جای ادامه انقلاب - قصد تبدیل شدن به نیرویی حداقل منطقه ای و بازگشت اقتدار جهانی روسیه تزاری را داشت - هر دو به سمت دوره ای که ما در ایران به نام «سازندگی» میشناسیم پیش رفتند. دوره ای که چیزی جز انباشت و سود آفرینی برای سرمایه داری ملی نیست. در نتیجه هر دو سرمایه داری ملی به شدت ضعیف شده آلمان و روسیه به آن پیمان امپریالیستی «صلح» برای متحقق کردن پروسه تولید و انباشت نیاز داشتند.

نمونه این پیمان قبل از جنگ اول امپریالیستی میان دولتهای رقیب در اروپای غربی یعنی کهنه امپریالیستهای انگلستان، فرانسه، ایتالیا، هلند و بلژیک از یک سو و نوامپریالیستهای اتریش - مجارستان و پروس (آلمان) از سوی دیگر به همراه دولتهای رقیب در دیگر نقاط دنیا از جمله روسیه، آمریکا، ایران، عثمانی، ژاپن و چین منعقد شده بود. (کنفرانس اول و دوم در ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ لاهه)

این پیمان صلح از مهمترین اقدامات سرمایه داریهای بزرگ جهان بعنوان مرحله ای جدید از تقسیم امپریالیستی جهان میان سرمایه داریهای مونوپل شده آمریکا و اروپای غربی (که از سوی بوخارین و لنین تحلیل و نقد شدند) در کنار امپراتوریهای قدرتمند و نوآستعماری (مفهوم مشخص برای آن دوران مشخص) همچون عثمانی، قاجار و تزار در تقسیم استعماری مناطق تحت نفوذ و کنترل آنها بود.

برای مثال میان امپراتوری قاجار و عثمانی واگذاری غرب دجله و تمام منطقه فرات عراق به عثمانی (تعیین دجله بعنوان مرز میان دو امپراتوری) و واگذاری قفقاز (آذربایجان، ارمنستان، گرجستان) به ایران تحت پیمان صلح ارزروم اول ۱۸۲۳ و ارزروم دوم ۱۸۳۰، با واگذاری قفقاز به روسیه که همان معاهدات گلستان ۱۸۱۷ و ترکمانچای ۱۸۲۷ است، تقسیمات استعماری منطقه ای میان قدرتهای منطقه است که در نهایت از لحاظ بین المللی به کنفرانس دوم لاهه ۱۹۰۷ ختم شد. پیمان صلح ۱۹۰۷ لاهه در اصل سود امپریالیستی و دوران شکوفایی صنعتی برای سرمایه داریهای بزرگ را تضمین میکرد و برای استعمارگران منطقه ای در آسیا یعنی روسیه، ژاپن، عثمانی و قاجار، سود ثروت های هنگفت باج و خراج از کلونی ها را تضمین میکرد. (در مثال

ایران باج و خراج بخش خراسان افغانستان، تفلیس گرجستان، آستارا و باکو در آذربایجان، ایروان در ارمنستان و بحرین که قبل، مابین و بعد از این دو کنفرانس مختصات و مشخصات مختلفی داشت)

با نگاه ماتریالیستی/ تاریخی و تأمل مستقل و غیر جانبدارانه (اینجا شوونیستی) فعالین مارکسیست و کمونیست به تاریخ (اینجا ایران) میتوان نقش و تأثیرات منطقه ای ایران را در پروسه سرمایه داری شدن ایران و منطقه در کنار / رقابت با عثمانی و روسیه تزاری به خوبی ردیابی و مشاهده کرد. که البته مستندات و دلایل بسیاری را محققین و تاریخ پژوهان میتوانند در منابع مختلفی دنبال کنند. هم پیمان بودن سیاسی/اقتصادی ایران قاجاری و ایران پهلوی اول با آلمان و قوای متحدین در قبل و طول هر دو جنگ امپریالیستی که در هر دو به اشغال نظامی ایران از سوی قوای متفقین منجر شد دلیلی است بر این مدعا.

## ۲- تعریف نوامپریالیسم [۱۱]

اگر مبنای تعریف و تحلیل ما از امپریالیسم نگاه مارکسیستی لنین و بوخارین باشد، همانگونه که بورژوازی ملی و سرمایه داری آلمان در ابتدا بعنوان یک نیروی نوامپریالیستی در رقابت با امپریالیسم کلاسیک انگلستان و فرانسه در مسیر صنعتی شدن و انباشت هنگفت ارزش، به اضافه صادرات آن ارزش به مثابه سرمایه به خارج از آلمان جهت تأمین و تضمین سود سرمایه و اشغال بازارهای جدید مصرف فرای مرزهای ملی آلمان بود، امروز بورژوازی و سرمایه داری برزیل، روسیه، هند، چین، آفریقا جنوبی (پیمان راهبردی چند جانبه گروه بریکس<sup>۴</sup> که رقیب اصلی گ۷ محسوب میشوند) را میتوان بعنوان کشورهای نوامپریالیستی نام برد.

بریکس یعنی نزدیک به ۳ میلیارد نفر جمعیت جهان، یک لیگ از ۵ سرمایه داری مونوپل شده که ۴ تای آنها قدرتهای اتمی هستند و ۲ تای آنها صاحب حق وتو و عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل. یعنی گستره جغرافیایی به وسعت نیمی از جهان، دسترسی مستقیم و فیزیکی به تمام ۵ قاره. در نهایت و در تحلیل نهایی از نظر ژئواستراتژیک یعنی: امپراتوری که عملاً در آن آفتاب غروب نمی کند.

پروسه بین المللی شدن تولید پس از دهه ۱۹۹۰ تکمیل شد و به متقاعب آن، زنانه سازی سیستماتیک بازار کار که از دهه ۱۹۷۰ آغاز شده بود، در دهه ۱۹۹۰ متحقق شد؛ با در نظر گرفتن جمعیت ساکن در این ۵ کشور، یعنی بیشترین نیروی کار زنانه که در مقیاس با باقی دنیا در این کشورها مشغول به کار است و با توجه به استثمار مضاعف کارگران زن نسبت به کارگر مرد، در نتیجه متحقق کردن انباشت ارزش اضافه نسبت به باقی دنیا در این ۵ کشور به مراتب تساعدی انجام میشود. در ضمن تمام کشورهای جنوب شرق آسیا به خصوص اندونزی و مالزی نیز با جمعیت بسیار زیاد همین پروسه را متحقق میکنند که در تحلیل نهایی چون همه در اتحادیه کشورهای آ.س. آن<sup>۵</sup> عضو هستند - منطقه نفوذ ژئواستراتژیک، سیاسی و اقتصادی برای چین و هند - در نتیجه در عمل پروسه انباشت سرمایه به شکلی هنگفت و منحصر به فرد در آنچیزی که به بریکس معروف است متحقق میشود.

4 بریکس BRICS

5 آ.س. آن



در تعریف کوتاه می‌توان گفت که برای مثال برزیل با آفریقای جنوبی کشورهایی هستند که نمیتوانند به تنهایی با امپریالیست‌هایی مثل آمریکا رقابت کنند اما بریکس لیگی است که رقابت با آن به تمام ناتو با هم احتیاج دارد.

علاً یعنی دنیای ۲ قطبی، در فرم دگر دینی کرده نوین خود (سرمایه داری انحصاری گلوبال شده) و رقابت‌های امپریالیستی که از فرم رقابت امپریالیست‌های کلاسیک در دو لیگ متخاصم متحدین و متفقین در دهه ۳۰-۴۰ میلادی با همدیگر، به رقابت لیگ‌های امپریالیستی در دو لیگ ناتو (امپریالیست‌های کلاسیک) و بریکس (نو امپریالیست‌ها) در برابر هم متکامل و متحقق شده. فقط این نکته ناگفته نماند که این رقابت‌ها درون این دو لیگ نیز جریان دارد؛ برای مثال قوانین جدید گمرکی آمریکا ۲۰۱۷ در برابر اتحادیه اروپا، خروج انگلستان از آن اتحادیه و یا رقابت میان چین و روسیه بر سر سواحل اقیانوس آرام که ژاپن در مرکز آن قرار میگیرد و در نتیجه آمریکا نیز به بخشی از این رقابت تبدیل میشود.

پیمانهای مختلف نظامی/اقتصادی همچون پیمان شانگهای<sup>۶</sup> (ایران، پاکستان، هند، چین، روسیه) که بعنوان نمونه رقیب عصر حاضر پیمان ناتو میتوان نام برد، مناطق مختلفی از دنیا را که تحت قیومیت، تسلط و سرمایه‌گذاری این کشورها میباشد را با اتکا به معاهدات نظامی فی مابین آنها برای حفظ منافع و دسترسی به منابع جدید و بیشتر را که همان تقسیم امپریالیستی مناطق از کنترل خارج شده امپریالیست‌های کلاسیک قرن ۲۰ (گ) میباشد، مثالی بارز و عینی است. همکاری نظامی ایران - روسیه در جنگ سوریه در رویارویی با بلوک آمریکا- عربستان- ترکیه در این سته است که فهم پذیر میشود.

تشکیل کنسرن، کمپانی، کارتل و بانکهای مشترک میان قدرتهای نوامپریالیستی که در مسیر رقابت‌های جدی امپریالیستی با گ ۷ هستند؛ سرمایه‌گذاریهای هنگفت در انرژی بخصوص نفت و گاز، سرمایه‌گذاریهای فرا قاره ای در آفریقا و جنوب شرقی آسیا، سال ۲۰۱۴ تاسیس بانک «توسعه جدید» توسط بریکس برای رقابت و فشار جهت پایان دادن به تسلط سنتی دلار و ۳۰ ساله یورو، فاز و مرحله نوینی را در رقابت‌های امپریالیستی سرمایه انحصاری شده گشودند، و مثالهای فراوان بسیاری اینچنین که میتوان مستندات بسیاری را در منابع مختلفی دنبال کرد، نشان از وضعیت (مرحله به قول لنین) جدیدی در مناسبت سرمایه داری گلوبال شده و امپریالیسم جهانی میباشد. اینچنین تحلیلی (البته به مراتب با مستندات بیشتر و تحلیلی عمیق تر همچون تحلیل لنین و بوخارین) میتواند از پس جواب برای بحرانهای معاصر سرمایه داری برآید. در غیر این صورت مارکسیسم و مارکسیست‌های زمانه ما به هواداران یکی از دو طرف (اینجا روسیه و چین) در درگیرهای هژمونیک میان قطب‌های مختلف امپریالیستی تحت عنوان مبارزه با امپریالیسم (اینجا ناتو) تبدیل میشوند.

در طول نیمه دوم قرن ۲۰ و تقسیم جهان به ۲ اردوگاه متخاصم (بقول مین استریم: سوسیالیسم و سرمایه داری) و بدلیل عدم وجود تحلیل مشخص از شرایط مشخص، کار به جایی رسید که مارکسیسم با ماکیاولیسم اشتباه گرفته شد و تحت مارکسیسم و کمونیسم در رویارویی با امپریالیسم پیمان ناتو، نیروهایی که خود را کمونیستی مینامیدند به حمایت از اردوگاه پیمان ورشو پیوستند. و در طول جنگ سوم امپریالیستی که جنگ‌های گرم و فیزیکی آن ویتنام، شبهه جزیره کره تحت

<sup>6</sup> سازمان همکاری های شانگهای

فرماندهی آمریکا و جنگ افغانستان تحت فرماندهی شوروی، همچنین جنگهای دیگر همچون جنگ ایران و عراق، امپریالیسم (یا همان شیطان بزرگ) آمریکا بود، همین تحلیل بود که برای مثال انقلابیون کمونیست ایرانی را به چنان شقایی انداخت که اکثریت آنها را پشت سر «خط امام» راحل<sup>7</sup> برای رویارویی با امپریالیسم (شیطان بزرگ) به صف کرد.

#### ۲-۱ نیمه امپریالیسم روسیه [۱۲]

کنگره ۲۰ حزب کمونیست اتحاد شوروی در ۱۹۵۶، بروکراسی و اولیگارش می تکامل شده ی طبقه حاکم حزبی را که در طول ۱۹۲۴ تا آن تاریخ شکل گرفته بود در کنگره و پس از آن، قانونی کرد و موجودیت رسمی داد. بروکرات‌ها و الیگارش‌های حاکم بر حزب به مثابه طبقه بروکرات دولتی که امیال و منافع بورژوازی ملی روسیه را نمایندگی می‌کردند، دیکتاتوری بورژوازی ملی را که از ۱۹۲۴ با نابودی تمام دستاوردهای انقلاب اکبر و افقهای پیش روی شوراها و کنترل کاری متحقق شده بود را به دیکتاتوری اقتصادی برنامه ریزی شده بروکراتیک در انحصار دولت ارتقا دادند.

این تسلط و حاکمیت بر تمام ارکان زندگی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه شوروی و کشور های اروپای بلوک شرق به حدی بود که اعتراضات کارگری در لهستان و اعتراضات اجتماعی در خیابانهای پراگ و بوداپست با مداخله تانک‌های ارتش شوروی سرکوب میشد. و در نهایت با اشغال افغانستان در ۱۹۸۸ دگرذیبی سرمایه داری انحصاری دولتی شوروی به امپریالیسم نظامی اتحاد شوروی تکامل و متحقق شد.

اگر شوروی در ۱۹۶۰ دومین قدرت اقتصادی جهان بود، با این حال به دلیل تضاد درونی و متناقض فرم و محتوای اتحاد شوروی - یعنی اقتصاد برنامه ریزی شده بروکراتیک در انحصار دولت در محتوا و سوسیالیسم دولتی/توتالیتر آن در فرم - به تدریج و در پروسه تکاملی خویش تا ۱۹۹۰ به جایگاهی رسید که کمتر از یک سوم قدرت اقتصادی رقبای منطقه بی خود مثل ژاپن را داشت و تا پایان ۱۹۹۰ به کمتر از نصف رقبای اروپایی خود بویژه آلمان رسید.

با در هم شکستن تلاش‌هایی (از ابتدا محکوم به شکست به دلیل تضادی که بالا در فرم و محتوی شوروی از آن صحبت شد) همچون اصلاحات اقتصادی نوین (برژنف) که همان سیاست اقتصادی بازار بود و پرسترویکا و گلاسنوست (فضای باز سیاسی گورباچف)، همچنین بحرانهای سیاسی و اجتماعی در کنار رقابتهای هژمونیک امپریالیستها با ابرقدرت بلوک شرق، بغرنجی را تکامل کرد که فروپاشی ۱۹۹۱ را عملی کرد. فروپاشی ای<sup>8</sup> که عملاً جامعه روسیه از ۱۹۵۶ آپستن آن بود. این فروپاشی از لحاظ اقتصادی روسیه را در سالهای بعدی به دلیل بحران عمیق اجتماعی و اقتصادی، در رقابتهای جهانی بیشتر عقب انداخت.

تولیدات صنعتی در روسیه از ۱۹۹۱ تا ۹۵ بیش از ۴۶ درصد سقوط کرد، تولید ناخالص داخلی به زیر بیش از ۵۰ درصد مقدار مشابه در دهه ۷۰ تا ۸۰ رسید، نرخ تورم بیش از ۴۰ درصد شد و ارزش روبل تقریباً به کاغذ باطله تبدیل شد. در این دوره روسیه ماهیت و جایگاه هژمونیک خود را در سطح رقابت‌های امپریالیستی در برابر رقبای خود از دست داد و روسیه به جولانگاه

7 ارتحال بیماری بدتر از اسهال است که وقتی امام به آن مبتلا شد، فوت کرد ☺.

8 انقلاب - انگلس حتی جنگ را به دلیل اینکه عملاً با شکست یا پیروزی و حتی مصالحه طرفین، واقعیت را دستخوش تغییرات بنیادین می‌کند نوعی انقلاب میدانند. ارجاع به دولت و خانواده همچنین انتی دورینگ.

سرمایه داری‌های امپریالیستی لیگ ۷ برای بهره‌کشی مضاعف و چند برابر از طبقه کارگر مطلقاً خلع ید شده روسیه تبدیل شد. سوسیال امپریالیسم شوروی که شرط وجودش مستلزم برپایی یک بازار جهانی با یک پیش شرط سیاسی (بلوک شرق و پیمان ورشو) بود، اینک فروپاشی اش همان پیش شرط سیاسی را تبدیل به بنیانی برای یک سازماندهی بین المللی جدید تولید سرمایه دارانه و تقسیم کار مجدد جهانی کرد.

این تقسیم کار و سازماندهی مجدد بین المللی در طول دهه ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ تقریباً همه چیز را در روسیه و امارات سابق پیرامونی آن خصوصی کرد. از کارخانه‌های بزرگ و زیر ساختارهای صنعتی و اقتصادی در صنایع مادر، تا معادن و منابع و مواد خام و بانکها همه تقریباً خصوصی شدند. و این اصلاً تعجب برانگیز نبود که همه این خصوصی سازیها و تشکیل کنسرنهای مختلف از شرکت‌های ورشکسته توسط همان طبقه حاکم قبل از فروپاشی، یعنی طبقه بروکراتهای اولیگارش وابسته به بورژوازی ملی روسیه عملی شد. ولادیمیر پوتین (بناپارت روسیه) و تیم همراه او مثل دیتمتری مدودف یا سرگئی لاوروف متعلق به همین طبقه هستند.

اشتهای بورژوازی ملی روسیه که حالا دیگر از قید و بند بروکراسی فرمال حزب کمونیست سابق نیز رها شده بود، پروسه متکامل شدن سرمایه داری نولیبرالیستی مسلط شده بر روسیه را به یک نیمه امپریالیست ابرقدرت رقم زد. از آنجا که به میمنت انقلاب اکثر رهایی زنان در عرصه کار و برابری حقوق اشتغال زنان با مردان عملی شده بود، روسیه در مقایسه با دیگر رقبای اروپایی خود - امپریالیستهای انگلستان، آلمان، فرانسه در لیگ امپریالیستی اتحادیه اروپا - بزرگترین بازار فروش نیروی کار زنانه را در وضعیت نوین زنانه سازی نیروی کار که از دهه ۷۰ عملاً در سرمایه داری‌های انحصاری لیگ اتحادیه اروپا متحقق شده بود، را برای خود داشت. این یعنی پروسه انباشت با سرعت زمانی و سیر صعودی بمراتب بیشتری با دیگر رقبای روسیه متحقق میشد.

بورژوازی مطلقاً انحصاری شده، روی بستر سرمایه داری نولیبرالیستی، همچنین ملی گرایی روسی در رژیم بنیادریستی پوتین با قبضه تمام ارگانها و نهادهای دولتی، نظامی و اقتصادی در مسیر انباشت امپریالیستی خودش را متشکل کرد. سهم تجارت جهانی روسیه که در فاصله ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ از ۳/۳ درصد جهان به ۰/۱ سقوط کرده بود از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۱ به ۳/۹ درصد رسید، در فاصله ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۹ با ۲۰۹ برابر جهش از ۰/۱ درصد به ۲/۹ درصد رسیده بود. در نشریات اقتصادی این آمارها تنها همان معنی ۲۰۹ برابر جهش را میدهند اما در این تحلیل یعنی استثمار ۲۰۹ برابر شده نیروی کار جهت انباشت.

این انباشت مضاعف که سرعت و سیر صعودی بیشتری را برای سرمایه داری انحصاری شده روسیه فراهم می‌کرد، با پروسه دیگری از تضمین سود سرمایه دارانه ادغام شده است. و این تضادی است که در دسترسی به ثروت‌های روسیه در مواد خام، منابع و معادن مخصوصاً انرژی نفت و گاز همچنین فلزات مثل آهن و آلومینیوم متحقق شده. این تضاد از یک سو دسترسی تنگ سرمایه گذاری‌های خارجی بدلیل منافع استراتژیک و ژئوپولیتیک روسیه در مرزهای جغرافیایی روسیه نگهداری میشود (هنوز در قانون اساسی منابع زیر زمینی در روسیه ملی هستند هر چند کارخانه، پالایشگاه و ... برای استخراج آن کاملاً خصوصی است) اما از طرف دیگر بدلیل وابستگی‌های رقابت‌های امپریالیستی لیگ اروپا به مواد خام روسیه و مبادله آن با تکنولوژی‌های صنعتی خودش (برای مثال در صنعت خودرو سازی) تناقض کنسرن مشترک گاز پروس روسیه و توتال فرانسه و قراردادهای متعدد اکتشاف و استخراج منابع نفت و گاز روسیه را در سیبری، فلات شرقی روسیه

هم مرز با اقیانوس آرام همچنین در قطب شمال، همان تضاد دسترسی به ثروتهای طبیعی روسیه است. این تضاد سرمایه دارانه و انحصاری با پروسه انباشتی که در قیل تر گفته شد ساختار و مختصات کلی سرمایه داری انحصاری شده روسیه را تشکیل میدهد.

در سال ۲۰۰۷ آخرین شرکتها و بنگاههای اقتصادی کلان که هنوز دولتی بودند (بیمه ها، بانکها و ...) نیز نه تنها خصوصی بلکه انحصاری شدند. برای مثال تشکیل فرا انحصار بانکی به نام بانک سیبر (SIBER) که ادغام بانک مرکزی روسیه با دیگر بانکهای هنوز دولتی مانده بود. یا تشکیل کنسرن انحصاری آلومینوم آروزا (ALROZA) توسط دولت و کنار زدن باقی رقبای داخلی، نه تنها دولت را به ابر انحصار در روسیه تبدیل کرد بلکه برای مثال صنعت آلومینوم روسیه را به یک ابر انحصار بین المللی تبدیل کرد که حالا دیگر رقابت بین المللی با دیگر رقبای جهانی خود مخصوصاً آمریکا داشت. همین پروسه های انحصاری شدن در صنعت نفت و گاز نیز متحقق شد، به صورتی که تفاوت کنسرن راشا نفت با گاز پوم در این است که دولت تضمین توان رقابت بین المللی گاز پوم را با رقبای بین المللی همچون شل تضمین کرده است. (در تحلیل های استراتژیستی یکی از دلایل عمده جنگ سوریه که به آن استناد میشود اختلاف بر سر مسیر لوله انتقال گاز بستر خلیج فارس از مسیر عراق- سوریه- مدیترانه-اروپا [گاز پوم] یا عراق- ترکیه - دریای سیاه- اروپا [شل] است.)

گاز پوم در سال ۲۰۱۳ بعنوان دومین تولید کننده بزرگ نفت به تنهایی با کنسرن اوپک و کنسرن مشترک آمریکا و عربستان (آرامکو) در رقابت بر سر مدیریت بازار جهانی نفت است. ضمناً در صنعت انرژی، روسیه بزرگترین صادر کننده سرمایه مالی و ابزار تولید جهان در صنعت نیروگاه های اتمی است.

همچنین ۱۹ منوپول روسی تسلیحاتی در سال ۲۰۱۴ در میان ۱۰۰ کنسرن بزرگ جهانی، روسیه را تبدیل به پنجمین تولید کننده و صادر کننده عمده تسلیحات در دنیا پس از آمریکا، انگلستان، آلمان و فرانسه کردند.

این دگرذیبی در ارتقای رتبه جهانی صنعت تسلیحاتی روسیه، تهاجمی شدن سیاستهای نظامی روسیه را نیز در بر داشت. نیروی رزمی ارتش روسیه دومین قدرت نظامی جهان محسوب میشود. (این قیاس به نسبت توان نظامی در سطح تسلیحاتی محاسبه شده و به معنای قیاس تسلیحات اتمی و تکنولوژی های تهاجمی تسلیحاتی است و نه با قیاس تعداد نیروهای نظامی) در سال ۲۰۰۸ برنامه مدرنیزه کردن ارتش روسیه با رقم هنگفت ۷۰۰ میلیارد یورو آغاز شد و تصمیم گرفتند که در دو برنامه ۵ ساله تا سال ۲۰۱۸ این رقم به سطح ۱۱۰۰ میلیارد یورو برسد. نیروی رزمی روسیه از ۷۱۰ هزار نفر به ۹۱۵ هزار نفر افزایش یابد و در دورنمای استراتژیک ارتش روسیه تصویب شد که روسیه تا سال ۲۰۲۰ به یک قدرت نظامی مداخله کننده بین المللی در صورت تشخیص ضرورت آن مثل مدل عراق تبدیل شود. ارتش روسیه به تنهایی در ۳ جبهه مستقل مرزی یا فرا مرزی میتواند وارد نبرد شود.

سواء استفاده استراتژیک ناتو از تضعیف بین المللی روسیه پس از ۱۹۹۱ سبب شد که عمق استراتژیک روسیه با توجه به سمت گیری کشورهای به استقلال رسیده پس از فروپاشی به طرف ناتو، تا مرزهای جغرافیایی روسیه عقب نشینی کند. این تحولات تا جایی پیش رفت که مداخله نظامی (خودشون میگویند: بشر دوستانه!) ناتو در جنگ بالکان ۱۹۹۵ بروز کرد. در جایی که سابق بر این عمق استراتژیک روسیه بود. جنگ بالکان و مداخله سنگین نظامی ناتو که با نابودی تمام تاسیسات زیر ساختی (نیروگاه ها، کارخانه ها و ...) یوگوسلاوی سابق همراه شد، فاجعه ای

را رقم زد که تا امروز هم مهاجرین کشورهای یوگسلاوی سابق بدلیل بیکاری و عدم وجود زیرساخت های اقتصادی است که برای کار و به مثابه کارگر ارزان قیمت به اروپای غربی مهاجرت میکنند.

این درگیریهای هژمونیک میان روسیه و ناتو در تمام دهه ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ روسیه را به حاشیه معادلات سیاسی/استراتژیک جهانی سوق داد. اما با شکل گیری پیمان شانگهای و تاسیس بریکس که هر دو در سال ۲۰۰۱ عملی شدند، روسیه ورود مجدد خود را- اینبار با مختصات/خصوصیتی کاملاً متفاوت و نوین - به عرصه سیاست و استراتژی جهانی عملی کرد.

جنگ قفقاز میان روسیه و جدایی طلبان چچنستان اینطور نیست که بدلیل تروریسم اسلامیستها تمام نمیشود، که این بهانه ای به طور کامل شبیه بهانه های مبارزه با تروریسم ناتو در افغانستان و عراق است. بلکه با وجود داشتن پایگاه نظامی آمریکا در آذربایجان، روسیه محال است که به یک کشور جدید اجازه استقلال دهد. همچنین جنگ و اشغال گرجستان در ۲۰۰۸ نیز از همین منظر قابل تحلیل است. منطقه استراتژیک دریای سیاه که سابق بر این در کنترل مطلق شوروی بود (باوجود حضور ترکیه در جنوب آن دریا که عضو ناتو هم هست) از تسلط روسیه خارج شده بود و با وجود روی کار آمدن ساختارهایی در گرجستان که قول همکاری های نظامی با ناتو را داده بود، روسیه پس از افغانستان برای اولین بار مداخله نظامی اشغال گرایانه در خارج از مرزهای خود انجام داد.

(مداخلات نظامی شوروی در بوداپست، ورشو و پراگ در این کتگوری دسته بندی نمیشوند) اینگونه بود که گرجستان بعنوان کشوری مستقل به اشغال روسیه درآمد و وقتی که در مذاکرات صلح با طرف اروپایی (ناتو) به توافق رسیدند که ناتو به پشت مرزهای غربی اوکراین، یعنی مرز شرقی لهستان عقب نشینی کند، (استقرار سامانه های موشکی ناتو در لهستان به همین اجبار است) تنها آزمون بود که روسیه به اشغال نظامی گرجستان پایان داد. و امروز نیز دقیقاً با همین تحلیل است که یکی از ضلوع واقعیت جنگ اکراین و اشغال شبهه جزیره کریمه در دریای سیاه از سوی روسیه قابل فهم میشود. در آخر این تحلیل نیز مشخص ترین مثال حضور نظامی تمام عیار روسیه در جنگ امپریالیستی سوریه است. این نکته خیلی مهم است که جنگ سوریه را جنگی امپریالیستی برای تقسیم مجدد امپریالیستی غرب آسیا تحلیل کنیم. که حاصل آن پس از ۷ سال کشتار و آوارگی مردم بی دفاع سوریه، اشغال نظامی کشوری مستقل طبق همین قوانین فلن موجود بین المللی توسط دو بلوک ایران و روسیه در برابر بلوک ترکیه / عربستان و آمریکا است. در غیر اینصورت ما هم درون تفسیر و تحلیل های مختلف چون : تئوری های آخرالزمانی و یا نقشه اسرائیل بزرگ و غیره به بیراهه میزنیم.

همانگونه که در توضیحات ۱ همین مقاله اشاره شده و در بخش آخر (بحران امپریالیسم) همین متن به آن پرداخته خواهد شد، دوران امپریالیستی ای که معاصر ما است ، دورانی که به دلیل موقعیت استراتژیک جهانی، میتوان به آن تراز وحشت<sup>۹</sup> گفت . به همین دلیل و تاثیر متقابل دگر دیسی سرمایه داری ها جهانی روی یکدیگر ، امپریالیسم نیز دگر دیسی داشته و رویارویی های نظامی امپریالیستی که هنوز هم بر همان منطق نابودی تولیدات اضافه که لنین مستدل کرد استوار است، انجام میشود ولی دیگر درون مرزهای امپریالیستها عملی نمیشود.

امروز جنگ سوریه مدرن ترین جنگ امپریالیستی در دوران دگر دیسی و متکامل شده سیستم

---

<sup>9</sup> Balance of Teror هیچ رقیبی با وجود بحرانی ترین دوره ، جسارت حمله اول را به دیگر رقبای خود بدلیل ترس از مقابله به مثل بمراتب سنگین تر رقیب ندارد، که وضعیت نوینی از دگر دیسی تکامل سرمایه داری دوران ما میباشد.

امپریالیسم گلوبال شده است که در ادامه اشغال افغانستان ۲۰۰۱ و عراق ۲۰۰۳ انجام میشود. با این تفاوت که اینجا یک طرف رویارویی با ناتومشخصن روسیه است. با استناد به همین تحلیل است که اشغال افغانستان در ۲۰۰۱ تا به امروز را جنگ امپریالیستی چهارم تعریف میکنم که پس از جنگ سوم امپریالیستی، تقسیم مجدد جهان را در سوریه به جنگی گرم میان سردمدار لیگ ۷ (آمریکا) و سردمدار لیگ بریکس (روسیه) تبدیل کرده است، و این تحلیل لنینی از وضعیت معاصر دوران کنونی ما است. البته رقابت میان روسیه و چین بر سر رهبری بریکس نیز باید در کنار این تحلیل در نظر گرفته شود. اما چین :

## ۲-۲ نوامپریالیسم چین

انکشاف سرمایه داری چین یا به عبارتی دیگر، سرمایه داری چینی، از دهه سوم پس از انقلاب مائوئیستی در چین متحقق شد. مائوئیسم در تئوری و پراتیک همانا تجلی یکجا شدگی جناح چپ و انقلابی (نه الزاماً کمونیست‌های مارکسیست) گرایشات ملی‌گرایانه، ضد استعماری و مترقی خورده بورژوازی چپ بود. به شکل تاریخی، چین توسط امپریالیسم انگلستان و ژاپن و همچنین روسیه تزاری، تمام ۱۰۰ سال گذشته اش (اشاره به جنگ اول تریاک ۱۸۴۰ تا آغاز جنگ دوم امپریالیستی ۱۹۴۰ است) را در حالتی نیمه استعماری/نیمه اشغالی سپری کرده بود و به دلیل جنگ‌های مختلف داخلی نیز که گاهی میان فنودالها از یک طرف و از طرف دیگر میان فنودالها و خورده بورژوازی تازه شکل گرفته شهری پیش می‌آمد، هرگز نتوانسته بود در ابعاد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی انکشاف و تکامل را متحقق کند و در یک ساختار و مدل اجتماعی پسانسانسی (اشاره به اشکال اقتصادی و اجتماعی آن دوره اروپا) باقی مانده بود. یعنی در معنی رقابت اقتصادی، تکنولوژیک منطقه‌یی با همسایگان رقیب خود - روسیه و ژاپن - در فاصله‌های ۱۰۰ ساله قرار داشت.

از همین رو خورده بورژوازی که ترقی‌های اقتصادی و تکنولوژیک چین را بدنبال بود، برای راهی از قیود سنتهای اجتماعی، مذهبی، فنودالی، سلطنتی و برای متحقق کردن پیشرفت تکنولوژیک و اقتصادی برای چین، همانا بستر آنرا در همپیوندی با مبارزات کمونیست‌های مائوئیست پیدا کرد. تئوری‌های ضد فقر و ضد فنودالی، ضد استعماری مائوئیستی، دهقانان مزد بگیر و رعیت‌ها را به شکل توده‌یی سازماندهی کرده بود که در جایگزینی با نقد سرمایه داری و تولید سرمایه دارانه، نقد به عدم پیشرفت اقتصادی و تکنولوژیک و عقب افتادگی‌های تکنولوژیک و اقتصادی داشت. این بهترین بستر برای رفع ستمهای استعماری و عقب افتادگی‌های تاریخی اقتصادی و تکنولوژیک تحمیلی به چین بود. علی‌رغم اینکه مائو و جمعی از کادرهای مرکزی حزب کمونیست، انقلابیونی راستین و جدی بودند اما در ساحت تئوریک نقد آنها به استعمارزدگی و عقب افتادگی اقتصادی چین و علیه دولت وابسته کومینتانگ بود، به همین دلیل بود که حزب بستر برای همپیوندی تمام نیروهای ضد استعماری بویژه خورده بورژوازی ملی‌گرای چین در برابر فنودال‌ها، سلطنت طلبها و دولت جمهوری کومینتانگ شد.

بورژوازی ملی چین توانست تا با تسلط بر نقاط کلیدی حزب و دسترسی مستقیم و مقتدر به ابزارهای مختلف دولتی و اداری یکی از وضعیت‌های نوین سرمایه داری یعنی انحصار بوروکراتیک دولتی بر سرمایه را متحقق کند. برنامه اقتصادی تمام حزبی «جهش بزرگ به پیش» نمود بارز امیال و آرزوهای پیشرفت اقتصادی و تکنولوژیک بورژوازی چین بود. به همین دلیل سرمایه داری خیلی

سریع با برنامه ریزی و سازماندهی دولتی توسعه پیدا کرد. و به صورت واقعی نیز کاری از دست کادرهای انقلابی مائویست نمی‌توانست که برآید، هرچند رویارویی‌های جدی و شدیدی میان آنها وجود داشت.

اینجا مجال پرداختن به تمام حواشی تحولات آن سالها نیست. برای مثال میتوان به انقلاب فرهنگی که تلاشی نافرجام برای رویارویی با خورده بورژوازی به قدرت رسیده از طریق حزب کمونیست بود اشاره کرد. اما در تحلیل نهایی این بنیانهای تئوریک و اعتقادی حزب بود که به شکل مادی و عینی توانسته بود بستری را ترتیب دهد که مجموعه ایی ناهمگن از کمونیستها و بورژوازی ضد استعماری، ملی گراها، بورژوازی ملی ترقی خواه را دور هم متشکل کند و همین بستر بود که پروسه و روند سرمایه داری شدن چین را رقم زد.

برای تحلیل سرمایه داری امپریالیستی چین، تنها شیوه و متودی که می‌توان به آن استناد کرد، متود تحلیل نهایی مستخرج از داده‌ها - آمار و ارقام - می‌باشد که توسط لنین و بوخارین استفاده شده است. برای این متن نیز اینجا از همین متود استفاده میشود.

### ۳-۲. انکشاف سرمایه داری انحصاری مدل چین - آمار و ارقام [۱۳]

چین بزرگترین بازار فروش نیروی کار در دنیا را دارد، با فاکتور گرفتن طبقه بروکرات ها، منسوبین به دولت و صاحبین شرکتها همچنین خورده بورژوازی، طبقه کارگر چین را ۶۵۰ میلیون کارگر تشکیل میدهند. با احتساب زنانه سازی بازار کار، چین در منطق سرمایه، بهشت انباشت ارزش اضافه است.

از آغاز سال ۱۹۷۹ چین سیاستهای اصلاحات و درهای باز را به اجرا گذاشت. صنایع چین وارد مرحله ی توسعه همه جانبه از اوایل دهه ۷۰ قرن ۲۰ شد. صنایع پتروشیمی، صنایع فلزات (استخراج - ذوب) صنایع شیمیایی، الکتریکی، صنایع هسته‌ای و صنایع فضایی رشد و پیشرفت سریعی داشته است. از سال ۱۹۷۹ تا سال ۲۰۰۳، میزان رشد صنایع چین سالانه بیش از ۱۰ درصد بوده است. پس از ۵۰ سال توسعه سرمایه داری، میزان تولید فراورده‌های عمده صنعتی این کشور صدها برابر رشد یافته و انواع فراورده‌های صنعتی به مناطق مختلف جهان صادر شده است. از سال ۱۹۹۶ به این طرف، میزان تولید فولاد و آهن، ذغال سنگ، سیمان، کود شیمیایی همواره در مقام اول جهان قرار گرفته است. در سال ۲۰۰۳، چین ۵۳۶ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار ارزش افزوده صنایع را تحقق بخشید که در مقایسه با سال ۲۰۰۲ افزایش ۱۲/۶ درصدی داشته است.

از سال ۱۹۹۲ تا سال ۲۰۰۲ ارزش افزوده صنایع خدماتی چین از ۸۶ میلیارد و ۵۰ میلیون دلار به ۳۴۵ میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار افزایش یافته و میزان رشد سالانه متوسط آن بیش از ۱۰ درصد بوده که در مقایسه با سرعت رشد ارزش تولیدات داخلی بیشتر است. درصد ارزش کل افزوده صنایع خدماتی نیز از ۲۱/۴ درصد در سال ۱۹۹۲ به ۳۳/۷ درصد در سال ۲۰۰۲ ارتقا یافته است. شمار کارگران مشغول در این صنایع از ۴۸ میلیون و ۹۰۰ هزار نفر در سال ۱۹۷۸ به ۲۱۰ میلیون نفر در سال ۲۰۰۲ افزایش یافته است. صنایع خدماتی، صنایع غذایی، گردشگری، حمل و نقل، خدمات ساختمان و غیره است. طبق برنامه ریزی توسعه چین، تا سال ۲۰۲۰، نسبت ارزش افزوده صنایع خدماتی در ارزش کل تولیدات داخلی از یک سوم به بیش از ۵۰ درصد ارتقا خواهد یافت. از پایان دهه ۷۰ قرن ۲۰، چین اصلاحات نظام اقتصاد برنامه‌ای را آغاز کرد.

در سال ۱۹۸۴ نظام اقتصادی از روستاها به شهرها منتقل شد و در سال ۱۹۹۲، چین نظام اقتصاد بازار را تعیین کرد.

از آغاز دهه ۸۰ قرن ۲۰، چین با اختصاص نیروی انسانی، مادی و مالی تاسیسات زیربنایی زیادی احداث کرده و برای سرمایه گذاری و تاسیس کارخانه در چین توسط سرمایه های بین المللی امنیت سرمایه گذاری را با سرکوب طبقه کارگر تضمین کرده است. (طبق قانون اساسی چین حق اعتصاب ممنوع نیست اما با بروکراسی دولتی و بندها و تبصره های مختلف عملاً این حق ممنوع است و در صورت سازماندهی هرگونه اعتصاب "غیر قانونی" محسوب شده و تبعات به شدت سنگینی برای کارگران بنیبال دارد)

تا پایان سال ۲۰۰۳ بیش از ۱۷۰ کشور در چین سرمایه گذاری کرده و تعداد موسسات با سرمایه گذاری بازرگانان خارجی به بیش از ۴۰۰ هزار رسیده است. علاوه بر این، گروه های بزرگ بین المللی و شرکتهای چند ملیتی و تقریباً تمامی ۵۰۰ شرکت بزرگ اول جهان در چین سرمایه گذاری کرده اند.

در روند رشد مستمر و سریع سرمایه داری چین، تجارت خارجی این کشور نیز به طور مداوم توسعه یافته است. در سال ۲۰۰۱ حجم کل تجارت (واردات و صادرات) ۵۰۹ میلیارد و ۶۵۰ میلیون دلار شد. در سال ۲۰۰۲، حجم کل تجارت به معادل ۶۲۰ میلیارد و ۷۷۰ میلیون دلار و در سال ۲۰۰۳ این رقم به ۸۵۱ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار رسید که در مقایسه با سال ۲۰۰۲ ۳۷/۱ درصد افزایش نشان می دهد. از این میان حجم صادرات به ۴۳۸ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار رسیده که در مقایسه با سال ۲۰۰۲ ۳۴/۶ درصد افزایش یافته و حجم واردات به ۴۱۲ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار رسیده که ۳۹/۹ درصد فزونی گرفته است. بر این اساس، چین اکنون در مقام چهارم رده بندی تجارت جهان قرار دارد.

استفاده چین از سرمایه خارجی به سه نوع تقسیم می شود نوع اول: وام های خارجی شامل وام های سازمانهای بانکی بین المللی و بانکهای بازرگانی خارجی، وام های صادراتی، صدور سهام قرضه دولتی به کشورهای خارجی و غیره. نوع دوم: سرمایه گذاری مستقیم خارجی شامل موسسات با سرمایه و همکاری چینی و خارجی، موسسات با سرمایه خارجی، پروژه های اکتشاف و غیره، نوع سوم: سرمایه گذاری دیگر بازرگانان خارجی شامل اجاره بین المللی، داد و ستد جبران کننده، تهیه و مونتاژ و فروش اوراق بهادار شرکتی به کشورهای خارجی و غیره. از سال ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۰۱، چین به طور واقعی از ۵۱۰ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار سرمایه خارجی استفاده کرد که در این میان سرمایه گذاری مستقیم خارجی به ۳۷۸ میلیارد دلار رسید. در سال ۲۰۰۲، چین بطور واقعی از ۵۵ میلیارد دلار سرمایه خارجی شامل ۵۲ میلیارد و ۷۰۰ میلیون دلار سرمایه مستقیم خارجی استفاده کرد و برای اولین بار به نخستین کشور جذب کننده بیشترین سرمایه خارجی در جهان میل شده است. در سال ۲۰۰۳، سرمایه گذاری مستقیم خارجی در چین دامنه بزرگ را حفظ کرد و در همین سال، ۴۱ هزار و ۸۱ موسسه از موسسات با سرمایه گذاری مستقیم خارجی تاسیس شد که در مقایسه با سال ۲۰۰۲، ۲۰/۲ درصد افزایش نشان می دهد. همچنین ارزش قراردادهای ۱۱۵ میلیارد و ۱۰۰ میلیون دلار و سرمایه مورد استفاده واقعی به ۵۳ میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلار رسید که در مقایسه با سال ۲۰۰۲ به ترتیب ۳۹ درصد و ۱/۴ درصد افزایش داشته است.

در سال های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۱، چین در شهرهای شانگهای و شئن جین بورس سهام تاسیس کرد. در بیش از یک دهه گذشته، بازار سهام چین بزرگتر و منظم تر شده است. در حالی که بسیاری



کشورها برای انجام این تغییر بیش از یکصد سال زمان صرف کرده‌اند. تا پایان سال ۲۰۰۳، شمار شرکت‌های سهامی در بازار اوراق بهادار از ۱۲۲۴ در پایان سال ۲۰۰۲ به ۱۲۸۷ افزایش یافته و ارزش کل بازاری آن به ۴۲۵۷ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار رسید که در مقایسه با پایان سال ۲۰۰۲، ۱۱ درصد افزایش داشته است.

رشد تولید ناخالص داخلی چین در سال ۲۰۰۶، ۱۱/۴ درصد برآورد شده است. در سال ۲۰۱۱ میلادی صندوق بین‌المللی پول پیش‌بینی کرده چین در پنج سال آینده به نخستین اقتصاد جهان تبدیل شود، چین در سال ۲۰۱۶ میلادی در شاخص‌های اقتصادی از آمریکا پیشی خواهد گرفت. از سوی دیگر ارزش تولید ناخالص داخلی چین که در سال ۲۰۱۰ میلادی ۱۱ هزار و ۲۰۰ میلیارد دلار بود در سال ۲۰۱۶ میلادی به ۱۹ هزار میلیارد دلار خواهد رسید. این در شرایطی است که در سال ۲۰۱۰ میلادی ارزش این شاخص برای آمریکا ۱۵ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار بود و تا سال ۲۰۱۶ میلادی به ۱۸ هزار و ۸۰۰ میلیارد دلار خواهد رسید. افزون بر این، تا ۵ سال آینده سهم چین در اقتصاد جهانی از ۱۴ درصد در حال حاضر به ۱۸ درصد خواهد رسید که از سهم ۱۷ درصدی آمریکا بیشتر است.

### ۳ - خورده امریالیسم

تقسیم کار جهانی بر مبنای اقتصاد سرمایه داری انحصاری گلوبال شده، چیزی است که در دهه آخر قرن ۲۰ متحقق شد. یعنی سرمایه داری گلوبال شده به همراه رقابت‌های امریالیستی، دوران وضعیت نوین جهانی را (جغرافیایی و ژئواستراتژیک) متکامل کرد، که جهان برای بار چندم تقسیم شد و سرمایه داری انحصاری نولیبرال به سیستم مسلط اقتصادی جهانی تبدیل شد. گروه اول کشورهای بریکس و گ۷ در وضعیت دو لیگ رقیب به مراکز صنعتی تولید تبدیل شدند. گروه دوم کشورهای آ.سه.آن: تایلند، اندونزی، مالزی، سنگاپور و فیلیپین (ASEAN)، پیمان اقتصادی میست: (MIST) مکزیک، اندونزی، کره جنوبی، ترکیه، که به عبارتی دیگر هر دو از این گروه دوم چیزی مثل لیگ دسته دو برای گروه اول (لیگ دسته ۱) می‌مانند؛ یعنی آ.س.آن لیگ دسته دو بریکس است (به آن وابسته است) و میست به گ۷

در این میان گروه سوم نیز وجود دارد که در اصل و برخلاف دو گروه دیگر که میان آنها منافع مشترک همپیوندی را بوجود آورده، اینجا دشمنی‌های منطقه‌ای میان رقبای اصلی و بازرگانی‌هایی مبتنی بر همین دشمنی‌ها است که آنها را دور هم جمع کرده است. اوپک (الجزایر، ایران، عراق، کویت، لیبی، نجریه، قطر، عربستان، امارات، اکوادور، آنگولا، ونزوئلا و کنگو) نقش آفرینان تأثیرگذار در رقابت‌های جهانی به شکل کلی و رقابت میان بریکس و ناتو به شکل خاص هستند.

دولت‌های شمال آفریقا (الجزایر، لیبی و نجریه) و ۶ دولت غرب آسیا (ایران، عراق، کویت، قطر، عربستان، امارات) پازل مد نظر این متن را که دشمنی‌های منطقه‌ای، تشکیل این لیگ را سبب شده مستند می‌کند. اوپک در اصل و بدون لفاظی‌های ژورنالیستی و مین استریم‌شوهای صادرکننده نفت نیستند؛ زیرا کاملن مبرهن است که صادرکنندگان نفت، یک لیگ پر تعداد تری می‌باشند. اما همپیوندی این گروه خاص از همه آن کشورها نه بر سر منافع مشترک (برای مثال قیمت توافقی که رقابت را منصفانه‌تر کند) بلکه بر سر منافی است که چون مشترک نیست در نتیجه قیمت توافقی می‌تواند تضمینی نه برای رقابت منصفانه، بلکه برای تأمین امنیت منصفانه باشد. دقیقن به همین دلیل است که در طول دوره ابتدایی تشکیل این لیگ و در میان اعضای غرب

آسیای اوپک - در زمان پهلوی دوم - تمام کشورهای رقیب منطقه سهم بزرگی از سود نفتی خود را مصرف خرید های تسلیحاتی برای همان تامین امنیت خود میکردند. که حاصل آن انبار عظیم تسلیحاتی در منطقه، جنگ ۸ ساله ای بود که فقط ۲ سال بعد از آن حتی میتوانست عراق را وارد جنگ کویت کند. و امروز هم خرید های تسلیحاتی میلیارد دلاری عربستان و کشورهای حوزه خلیج، دقیقاً ادامه همان روند و متمم همان پازل هستند.

همچنین نزدیکی های سیاسی - اقتصادی و نظامی میان ایران با لیبی - نیجریه و عربستان با الجزایر در دو دهه پایانی قرن ۲۰، و یا نزدیکی امروز ایران با ونزولا - اکوادور و عربستان با لیبی - نیجریه (و حتی کمک به سرکوب شیعیان آنجا که تحت حمایت ایران هستند) نیز همان مستند کردن یارگیری های رقیبا و دشمنان منطقه ای علیه یکدیگر است. و همین امر باعث جبهه بندی‌ها و گرایش/تمایل های جدید و مختلف/مقاوت میان این کشورها به سمت یکی از طرفین درگیر در رقابت هژمونیک امپریالیستی میان ناتو و بریکس شده است.

و در نهایت گروه چهارم آن بخشی که کشورهای پیرامونی همه ی این جبهه بندی نوین رقابت جهانی را تشکیل می دهند ؛ که در اصل مکان اصلی تامین منابع و مواد خام برای صنعت و کارخانه ها / کنسرن های عظیم و چند ملیتی گروه اول هستند. همچنین بازار نیروی کار برماتب ارزان تر از بازار نیروی کار گروه دوم (میست و آ.س. آن) جهت فروش نیروی کار در کشورهای گروه اول و دوم هستند. جهت مستند کردن این ادعا به ارقام نیروی کار ارزان مهاجر یا میهمان از کشورهای آسیای مرکزی همچون ترکمنستان - قرقیزستان یا کشورهای آسیای غربی همچون عراق یا ایران در کشورهای آ.س. آن یا میست و یا کشورهای حوزه بالکان - اروپای شرقی همچون صربستان یا مولداوی به کشورهای اروپای غربی مراجعه کنید.

این کشورهای گروه چهارم همچنین نیروی کار ارزان و حتی در سطح بردگی (غذا و جای خواب) را برای بورژوازی کشورهای گروه سوم نیز تامین میکنند. آمار حضور و بهره کشی برده وار و نژاد پرستانه از مهاجرین افغانستانی در ایران و یا بنگلادشی ها در عربستان و کشورهای خلیج سندی بر این مدعا است. نیروی کار ارزان هم برای کار کردن برای شرکتها و کنسرن های چند ملیتی گروه اول که کارخانه ها و مراکز تولیدی خود را به آنجا انتقال داده اند و یا بعنوان کارگر مهاجر، پناهنده ، همان نیروی کار ارزان قیمت و حتی مجانی (تنها در ازای غذا و جای خواب) جهت کار کردن برای بورژوازی های هر دو گروه کشورهایی که نام برده شد.

رقابت‌های هژمونیک منطقه ایی میان سرمایه داری های قدرتمند در گروه دوم و سوم برای تامین و تضمین منافع سرمایه دارانه آنها بستر تحلیل خورده امپریالیسم را تشکیل میدهد.

انحصاری شدن اقتصاد سرمایه دارانه در روبا مرتبط است با انحصاری شدن معادن و منابع طبیعی، حمل و نقل، فن آوری ارتباطات، در کنسرن/کارتل های خواه دولتی یا خصوصی در زیر بنا اما متعلق به بورژوازی ملی. آنچیزی که در میحث اقتصاد به آن زیربنای اقتصادی میگویند که در اصل مولد آنچیزی است که تولید ناخالص/خالص ملی در تحلیل نهایی مشتق آن میباشد. که البته با اقتصاد جدید نولیبرالی حاکم، با ریاضت اقتصادی گسترده و صرفه جویی های همه جانبه اقتصادی در علم، فرهنگ، بهداشت نیز توأمان است. این انحصار، سرمایه ای ملی/ بین المللی را بوجود میآورد که در تحلیل نهایی، اساساً نتیجه تمرکز و درهم آمیزی گسترده و عظیم در آن چیزی است که همان سرمایه مالی گلوبال شده است. این پروسه به مطلق ترین شکل آن در جمهوری اسلامی ایران، که دولتی توتالیتر با بازوی نظامی/ایدئولوژیک آن (سپاه پاسداران) که اصلی ترین کارتل و کنسرن اقتصادی - است، متحقق شده است.

سوی دیگر رقابت سرمایه دارانه ناتو و بریکس کشورهای پیرامونی در گروه دوم و سوم این رقابت هژمونیک هستند که همچنین قدرتهای منطقه ایی با جایگاههای استراتژیک، و اقتصادی مهم در مناسبات و تقسیم کار جهانی هستند.

این کشورها با توسعه یافتگی متناسب با استانداردهای اقتصاد نئولیبرالی از دهه ۸۰ میلادی با نیروی کار ارزان برای انحصارات بین المللی منابع طبیعی و مواد خام تولید میکنند. در این بین اقتصاد نیمه صنعتی و نیمه تکنولوژیک آنها محصولات نیمه تمام یا تمام شده ای را نیز برای بازار جهانی به دلیل تقسیم کار جهانی و انتقال یافتن بسیاری از صنایع سنگین، نیمه سنگین و حتی مادر به جغرافیای آنها، با اتکا به مواد خام و منابع طبیعی ارزان تولید داخل، تولید و صادر میکنند. این توسعه اقتصادی سرمایه دارانه (اینجا برای ما ایران) که با دوره سازندگی و استقرار سیاست اقتصاد بازار و مکتب نوکیزی عملی شد، در دوره اعتدال با استقراری سیاستهای اقتصاد

نئولیبرالی مکتب فریدمن به اوج خود رسیده است، مستلزم حد مشخصی از ادغام در مناسبات جهانی سرمایه است. پیروی کردن از سیاستهای مالی، پولی، اقتصادی بانک جهانی و صندوق جهانی پول، همچنین گرفتن وامهایی مشخص با بهره های مشخص (در اقتصاد خرد، همان نقشی را که وام گیرنده از بانک در چرخش سرمایه مالی ایفا میکند) برای به گردش درآوردن و سرمایه گذاری شدن سرمایه انحصاری جهانی و عوامل دیگری که میتواند به آنها اشاره کرد؛ پروسه بی را رقم میزند که نه تنها انباشت و سود را برای گروه اول تضمین می کند، بلکه حدی تاثیرگذار و تعیین کننده از آنرا برای کشورهای دوم و سوم تضمین می کند.

در این میان و در نتیجه ی بحران اقتصادی که از ۲۰۰۱ و ۲۰۰۳ آغاز شد و در ۲۰۰۸ به اوج خودش رسید، کشورهای بزرگترین بدهکاری ها را به صندوق جهانی پول و بانک جهانی دارند که پس از اقتصادهای امپریالیستی، کشورهای گروه دوم و سوم به خصوص کشورهای مثل ایران و ترکیه قرار میگیرند.

در نتیجه اقتصاد و بورژوازی ملی این کشورها بطور کامل و قبل از متکامل شدن بعنوان یک سرمایه داری ملی (در صنعت و تکنولوژی) - چیزی شبیه پروسه تکاملی سرمایه داری اروپا که در ربع آخر قرن ۱۹ طی شد- با پروسه بین المللی تولید و بازتولید ارزش و سود سرمایه در ساختار جهانی شده تولید امپریالیستی ادغام می شوند. بدلیل وابستگی غیر قابل چشم پوشی اقتصاد های امپریالیستی به مواد خام، منابع طبیعی و کارگران برای کارخانه هایی که به این کشورها انتقال داده شده، همچنین بازارهای مصرف آنها توسط انحصارات بین المللی فتح می شوند. (برای مثال: حضور غولهای خودروسازی جهان، همچنین شرکتهایی همچون زیمنس در سطح بالای سرمایه گذاری و تولید در ایران و ترکیه)

تقسیم کار جهانی در ابتدای آغاز دوران خودش انباشت و تضمین سود سرمایه را برای قدرتهای امپریالیستی ۷گ و پس از متکامل شدن آن (انباشت و تضمین سود) و دگرپسویی به دو لیگ رقیب (گ ۷ و بریکس)، برای هر دو فراهم می کرد. اما به مرور زمان و در طول سیر تکاملی سرمایه داری که در تحلیل ما چیزی حدود ۲ دهه یعنی از ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۸ را در برمیگیرد انباشت سرمایه انحصاری در کشورهای پیرامونی گروه اول همچون ایران، عربستان و ترکیه [۱۴] نیز متحقق شد.

این کشور که در اصل اقتصاد آنها وابستگی شدید به منابع طبیعی خودشان دارد، به مرور زمان و در طول انکشاف و تکامل سرمایه داری ملی خود، با وجود عدم داشتن دولت های بورژوازی لیبرال و اینکه همیشه تحت سیطره پادشاهان/شیخ ها و دولت های توتالیتر و دیکتاتوری بودند، با

اینحال روند تولید ارزش و سود سرمایه را در محدوده بورژوازی ملی و محدوده مرزهای سیاسی و ملی خود، با اتکا به سرکوبیهای گسترده علیه مبارزات طبقاتی و نیروهای انقلابی در طول فاصله بین دهه ۶۰ و ۹۰ میلادی فراهم کردند.

«... روابط تولیدی سرمایه دارانه در کشورهای مختلف الزماً نمیتواند انمی بایستی که همان الگو و منطق را در سرمایه داری های متکامل شده داشته باشد». به این معنی که همانگونه که مارکس در سرمایه تحلیل میکند: در سرمایه داری (های متفاوت - اضافه از من است) روابط تولیدی جامعه طبقاتی شکل ویژه ای است که بر پایه آن کار اضافی پرداخت نشده از تولید کنندگان مستقیم بیرون کشیده میشود... شیوه تصاحب کار اضافی (ارزش) بسته به شکل تولید اجتماعی خاصی است (اینجا ایران) که بر پایه آن تولید کنندگان مستقیم با ابزار تولید ترکیب میشوند... همواره ارتباط روابط تولیدی میان دارندگان شرایط و وسایل تولید با تولید کنندگان مستقیم (فروشنده نیروی کار و تولید کننده ارزش) است - رابطه ای که همواره با مرحله معینی در توسعه شیوه های کار و لذا بر آوری اجتماعی آن تطبیق میکنند (اینجا ایران) - که ژرفترین و بنیان نهائی و پنهان ساختار اجتماعی (چیستی نوع سرمایه داری) روابط تولیدی که همراه آن شکل ویژه دولت منطبق با آنرا آشکار میسازد. [نگاه کنید به کاپیتال جلد سوم صفحه ۸۰۵ و ۸۰۶ ترجمه فارسی حسن مرتضوی]

از نظر مارکس مطرح کردن این تز (...که همراه آن شکل ویژه دولت منطبق با آنرا آشکار میسازد) این است که ساختار و مناسبت درونی سرمایه داری نسبت به ماهیت و ساختاری که یک سرمایه داری خاص (اینجا ایران) برای خود دارد تنظیم میشود و به طرز کار بومی خاص آن ساختار در صورتبندی های (برای مارکس شکل دولت، اینجا برای ما ماهیت سرمایه داری ایران) مختلف اجتماعی / اقتصادی و در تحلیل نهایی سرمایه دارانه، مربوط است که از منطق ویژه دیالکتیکی و تاریخی مختص به زمان و مکان خود پیروی میکند.

ایران و عربستان بعنوان دو قدرت اصلی نفت در سطح منطقه و جهان، که هر دو در کنسرن نفتی اوپک جایگاه ویژه رقابتی و استراتژیکی در سطح جهان و منطقه دارند. با توصل به سرمایه هنگفتی که از فروش نفت به دست میاورند، توانسته اند با سرمایه گذاری داخلی و خارجی آن سرمایه - در پروژه های مختلف اقتصادی/ صنعتی هم درون مرزهای خودشان و هم فرا ملی- پروسه تولید ارزش و انباشت سود سرمایه دارانه را در طول ۳ دهه گذشته تامین و تضمین کنند. در میان صادر کنندگان سنتی نفت (کشورهای عربی و اعضای غیر عربی اوپک) براحتی میتوان گفت که:

- ایران برخلاف عربستان وابستگی قطعی اقتصادی به نفت ندارد، همچنین بیشترین ذخائر معدنی و مواد خام در فلات ایران (از مرز غربی کوههای هند و کوش در پاکستان و افغانستان تا مرز شرقی رودخانه دجله در عراق و ترکیه) در محدوده سرزمینی و یا عمق استراتژیک ایران قرار دارد.
- ایران تنها کشوری است که سود فروش صادرات نفت را با وجود فساد گسترده اقتصادی در ایران، با تضمین سود سرمایه دارانه، هم در درون و هم بیرون مرزهای خودش سرمایه گذاری میکند.
- ایران پس از ترکیه دومین کشور منطقه در زیرساخت های اقتصادی و تکنولوژیک همچون نیروگاه، سد، کارخانه های صنعتی و مادر است.
- ایران سومین کشور منطقه پس از پاکستان و ترکیه با بیشترین بازر فروش نیروی کار است. با توجه به زناته سازی کمتر نیروی کار به نسبت ترکیه، اما به دلیل شرایط به مراتب با استثمار بیشتر در ایران،

درصد بالا و قابل توجهی از انباشت ارزش اضافه را به خود اختصاص میدهد .  
- ایران تنها کشوری در منطقه است که بیش از ۳۰ درصد نیازهای تسلیحاتی خود را مستقل تولید میکند.  
- ایران هجدهمین اقتصاد بزرگ دنیا و سومین اقتصاد منطقه پس از عربستان و امارات است . [آنکاد :  
تجارت و توسعه سازمان ملل<sup>10</sup>]  
- ایران هفدهمین قدرت نظامی جهان و سومین قدرت نظامی منطقه پس از پاکستان و ترکیه است . [موسسه  
گلوبال فایرپاور<sup>11</sup>]

### ۱-۳ مثال مشخص ایران

توسعه‌ی مناسبات سرمایه‌داری در ایران: دوره‌ی رشد اولیه در دوران پهلوی و رشد شتابان بعد از اصلاحات ارضی تا مقطع انقلاب ۵۷<< پس از آن یک دوره رکود در تمام طول جنگ ایران و عراق تا سال ۶۷ و در نهایت دوره متأخر (پس از پایان جنگ ، دوران سازندگی >> دوران اصلاحات >> تا امروز و دوران اعتدال) [۱۵] را شاهد بوده است. حاصل این تحولات، شکل‌گیری اقتصادی سرمایه‌دارانه مبتنی بر گسترش مناسبات دستمزدی (کالایی‌شدن نیروی کار)، شکل‌گیری و دگر دیسی طبقات سرمایه‌دار، گسترش مناسبات کالایی در عرصه‌های متعدد اجتماعی و نیز کالایی‌شدن تمام ارکان حیات اجتماعی جامعه ایران اعم از آموزش، بهداشت و طبیعت و محیط زیست بر پایه اقتصاد نئو لیبرالی بوده است.  
شرکت‌های برتر در اقتصاد ایران<sup>12</sup> در بخش مالی اقتصاد فعال‌اند و این شرکت‌ها کنسرن‌هایی هستند که بخش مهمی از سرمایه آنها سرمایه مالی است؛ و مؤسسات بزرگ مالی و بانک‌ها از زمره سهامداران عمده بسیاری از شرکت‌های برتر اقتصادی در ایران هستند.  
بانک‌ها امروز در ایران در حقیقت کنسرن‌های بزرگی هستند که در آن به موازات فعالیت‌های مالی، اعم از بانکداری تجاری، بانکداری سرمایه‌گذاری، بیمه، لیزینگ و مانند آن شاهد فعالیت‌هایی در حوزه‌ی تجارت، ساخت‌وساز، پیمانکاری، و حتی ورود به حوزه‌هایی نظیر نفت و گاز هستیم. به عبارت دیگر بانک‌ها به گول‌های بزرگ اقتصادی بدل شده‌اند که بخش بزرگی از نبض اقتصاد کشور را در کنترل دارند و در تمامی پروسه‌های تولید و انباشت سرمایه فعال‌اند. در بازار سرمایه، نسبت ارزش جاری بورس اوراق بهادار به تولید ناخالص داخلی کشور نیز اگرچه به سبب افت شدید بازار در نتیجه بحران جهانی سرمایه کاهش یافته اما طی سال‌های دهه ۱۳۸۰ تا امروز با فرازونشیب‌هایی افزایش یافته و از نسبت‌های حدود یک درصد هم‌اکنون به نسبتی بالغ بر ۲۵ درصد افزایش یافته است. سرمایه‌گذاری‌های ایران در شمال آمریکای جنوبی و سرمایه‌گذاری‌های امپریالیستی در ونزوئلا، بولیوی و نیکاراگوئه همچنین در غرب و مرکز آفریقا مثل کنگو، سودان، نیجریه می‌باشد. که با بهره‌کشی استثمارگرانه از طبقه کارگر به مراتب ارزانتر از طبقه کارگر ایران در آن مناطق در صنعت نفت و گاز و برق، خانه‌سازی، زیرساخت‌های بنیادین همچون جاده‌سازی، پل‌سازی، سدسازی همچنین پروژه‌های عظیم کشاورزی به اضافه قراردادهای اقتصادی

10 UNCTAD: United Nations Conference on Trade and Development [آنکاد](#)

11 [گلوبال فایرپاور](#)

12 بخش-اقتصاد-کلان-172518/3-شرکت-برتر-ایران-کدامند-جدول <http://www.eghtesadonline.com>

مختلف جهت تضمین فروش محصولات ایرانی در بازارهای آنان متحقق میشود. شرکت سرمایه گذاری های خارجی ایران (ایفیک)<sup>13</sup> که هیات مدیره آن متشکل از وزیر اقتصادی و دارایی (رییس مجمع)، وزیر امور خارجه، وزیر صنعت، معدن و تجارت، معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور میباشد، از مهمترین منابعی است که میتوان با استناد به آن پروسه چگونگی تبدیل سرمایه داری جمهوری اسلامی ایران را به یک خورده امپریالیست منطقه ای مستند کرد.

با استناد به آخرین گزارش کنفرانس تجارت و توسعه سازمان ملل -آنکاد<sup>14</sup> که از سلسله گزارش های سرمایه گذاری خارجی جهان در سال ۲۰۱۴ منتشر کرده است، طی آن آمار مربوط به سرمایه گذاری مستقیم خارجی کشورهای جهان در سال ۲۰۱۳ ارائه شده است. ایران در سال ۲۰۱۲ بالغ بر ۴ میلیارد و ۶۶۲ میلیون دلار سرمایه گذاری مستقیم خارجی جذب کرده است. کل سرمایه گذاری مستقیم خارجی که ایران از دهه ۱۹۹۰ تاکنون جذب کرده است ۴۰ میلیارد و ۹۴۱ میلیون دلار برآورد شده است.

برای مقایسه سطح رقابت بین المللی میزان سرمایه گذاری مستقیم خارجی جذب شده برای مثال میزان سرمایه گذاری در فرانسه در همین سال ۲۰۱۲ بالغ بر ۴/۸ میلیارد دلار بوده است. بر اساس این گزارش ایران در سال ۲۰۱۳ همچنین ۳۸۰ میلیون دلار سرمایه گذاری مستقیم در خارج انجام داده است. ایران در سال ۲۰۱۲ بالغ بر ۴۳۰ میلیون دلار سرمایه گذاری مستقیم در کشورهای دیگر انجام داده است. کل سرمایه گذاری مستقیم ایران در خارج از دهه ۱۹۹۰ تاکنون نیز ۳۰ میلیارد و ۷۲۵ میلیون دلار بوده است.

در میان ۲۰۲ کشور جهان، ایران در رتبه ۴۹ جهان از نظر میزان جذب سرمایه گذاری مستقیم خارجی در سال ۲۰۱۳ قرار گرفته است. ایران هجدهمین اقتصاد بزرگ دنیا را دارد. ایران از نظر جذب سرمایه گذاری مستقیم خارجی در سال ۲۰۱۳ در میان ۱۲ کشور غرب آسیا رتبه ۳ را به خود اختصاص داد.

این مثالها و مستندات که میتوان آنها را دقیق تر و عمیق تر پیگیری و تحلیل کرد برای دو رقیب دیگر منطقه ای ایران یعنی عربستان و ترکیه نیز صادق است.

تولید/ انباشت سرمایه و سود آن در طول ۳ دهه گذشته در این ۳ سرمایه داری منطقه ای به حدی صورت گرفته که دیگر مرزهای ملی و سیاسی این مربع رقابت هژمونیک در غرب آسیا (به اضافه اسرائیل بعنوان امپریالیسم منطقه ای) و حتی سرمایه گذاریهای بین المللی آنها کفاف اشتها و ولع بورژوازی ملی و سرمایه داری بزرگ آنها را نمیدهد. در نتیجه رقابت منطقه ای آنها که با زیر بلیت ناتو رفتن ترکیه و عربستان از یک سو و زیر بلیت روسیه و چین رفتن ایران از سوی دیگر نزدیک به ۳ دهه (از دهه ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰)، از مقطع پایان جنگ ایران و عراق و قطب بندی های منطقه ای پس از آن) بود که تنها با رقابت های سیاسی و اقتصادی نمود بیرونی داشت، پس از ۲۰۱۰ بیشتر خوی تهاجمی و جنگ طلبانه به خود گرفت، خریدهای تسلیحاتی بسیار هنگفت هر ۳ کشور، در کنار مدرنیزه کردن و خود کفایی نظامی ابتدا ایران و به دنبال آن ترکیه، جنگ غیر

<sup>13</sup> <http://www.ific.org.ir/Pages/Investment/Portfolio.aspx> شرکت سرمایه گذاری های خارجی ایران (ایفیک)

<sup>14</sup> به نقل از اقتصاد پرس

مستقیم منطقه ای میان این مربع را بیشتر به سوی رویارویی نظامی سوق داد. که در اینجا و برای این متن، حضور تمام عیار سیاسی، اقتصادی و نظامی ایران در کنار و هم پیمان با روسیه در بحران تقسیم مجدد امپریالیستی غرب آسیا که در جنگ کثیف و چند جانبه سوریه و یمن متحقق شده در تقابل و رویارویی با دو ضلع دیگر یعنی عربستان و ترکیه با حمایت ناتو مثالی است در اثبات سیاستهای خورده امپریالیستی و منطقه ای سرمایه داری و بورژوازی ملی جمهوری اسلامی ایران، پادشاهی سعودی عربستان و جمهوری کمالیستی/ بنایار تپستی [۱۶] ترکیه است. این رقابت که امروز - هر چند غیر مستقیم - شکل نظامی به خود گرفته است، نتیجه منطق و ذات غیر قابل تغییر سرمایه داری است. کوتاه سخن، تحولات و درگیریهای ۵ ساله اخیر در سوریه/ عراق، تنها یک سوی آن رقابت امپریالیست های کلاسیک کلپ گ-۷ بر سر جایگاه هژمونیک آنها در منطقه با نیمه امپریالیسم روسیه است.

سوی دیگر آن، رقابت نوامپریالیست های منطقه ای یا به عبارتی دیگر - در تحلیل نهایی و جایگاه جهانی آنها در رقابت سرمایه دارانه - خورده امپریالیستهای (ایران، ترکیه، عربستان) بر سر منافع ژئوپولیتیک و ژئواقتصادی آنان، در تقسیم مجدد امپریالیستی منطقه در رقابت میان ۳ بورژوازی ملی مقتدر و سرمایه داری بزرگ غرب آسیا میباشد.

از آنجا که پس از اشغال امپریالیستی افغانستان در سال ۲۰۰۱ با «مداخله بشر دوستانه» ناتو که در نهایت به عدم تثبیت و استحکام دموکراسی لیبرال و صادراتی (Made in NATO) منجر شد و افغانستان برای بارچندم در تاریخ خود باتلاق یک کشور مهاجم دیگر شد؛ خلع سیاسی، نظامی و اقتصادی در آنجا بهترین فرصت را برای بورژوازی اسلامیستی - شیعه جمهوری اسلامی ایران فراهم کرد که با تعریف پروژه های متنوع بازسازی افغانستان جای پای خورده امپریالیستی خود را با اتکا به حضور شیعیان هزاره در آنجا محکم کند. نفوذ منطقه ای ایران از سمت شرق به واسطه افغانستان تا مرزهای چین گسترده شد و از غرب نفوذ سیاسی/ اقتصادی تمام عیاری را در عراق پس از شکست [۱۷] آمریکا و انگلستان در افغانستان و عراق بوجود آورد. همچنین حضور نظامی ایران در لبنان به واسطه حزب الله که از اواخر دهه ۸۰ میلادی میباشد، میدان/ ازادی عمل منطقه ای ترکیه و عربستان را بشدت به مخاطره انداخت.

رقابت سرمایه دارانه میان این ۳ کشور خورده امپریالیستی برای هر چه بیشتر انباشت کردن و تولید ارزش اضافه را میتوان در بی حقوقی کامل برده دارانه/ نژاد پرستانه، همچنین بهره کشی و استثمار مطلق نیروی کار کارگران مهاجر و پناجویان در بازار کار هر ۳ کشور به راحتی مشاهده کرد. زمانی برای تثبیت و تحکیم ارکان ضد انقلاب جمهوری اسلامی به گفته خمینی: «جنگ نعمت بود»، از همان فردای جنگ، در غرب آسیا برای بورژوازی عظمت طلب، شوونیست و پان ایرانیست/ اسلامبست ایران، همیشه یک «نعمت» بود تا کارگر ارزان مطلق (مطلق به معنی کار در ازای غذا و جای خواب و شاید کمی دستمزد، اگر از سوی صاحب کار خورده نشود) از افغانستان و پاکستان، تمام زیبایی های متروپل های چندین میلیونی مثل تهران، مشهد، اصفهان، شیراز را، از برجها تا اتوبانها، تونلها و مترو، کارخانه ها، مالها و پاساژها و... بدون کمترین منفعتی از تمام آن زیبایی ها بسازند. و این پروسه ویژه بهره کشی از نیروی کار ارزان و بی حقوق و مزایا، در کنار بازار بسیار بزرگ فروش نیروی کار زنان با استثماری به مراتب بیشتر از ترکیه به مثابه رقیب منطقه ای ایران، انباشتی هنگفت را در طول ۲۰ ساله گذشته رقم زده است.

سرمایه داری این ۳ کشور بعنوان یک ارگانیک همچون دیگر ارگانیک ها، حالا که دوران طفیلی

خود را پشت سر گذاشته، همانگونه که هر ارگانیزی در طول رشد و بلوغ خود به محیط عمل و فعالیت بیشتر و بزرگتری نیاز دارد، مرزهای سیاسی و ملی این ۳ کشور برای کالبد سرمایه دارانه آنها که دیگر ۳ دهه است ماهیتی خورده امپریالیستی پیدا کرده اند کوچک شده است؛ در نتیجه رویارویی نظامی آنها در منطقه، سنتز اجتناب ناپذیر تضاد مابین تز (هر کدام از ۳ گزینه) با آنتی تز (هر کدام دیگر از ۲ گزینه باقی مانده) است.

مستند کردن این ادعا نیز در نگاه ماتریالیستی به تاریخ را میتوان برای مثال با رویارویی های مستقیم یا غیرمستقیم میان فرانسه، آلمان و انگلستان در کشورهای پیرامونی در شرق اروپا یا رویارویی های مستقیم یا غیرمستقیم در مستعمرات آفریقایی آنها در فاصله بین ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۰ مستند کرد [۱۸]. همچنین تاریخ میتوان به بحران های بالکان قبل از جنگ اول امپریالیستی (بحران بوسنی، جنگ ایتالیا و عثمانی، جنگ اول بالکان و جنگ دوم بالکان ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۳)، بحران اول و دوم مراکش (بحران طنجه مارس ۱۹۰۵ تا مه ۱۹۰۶ و بحران اقادیر آوریل ۱۹۱۱) اشاره مستقیم نیز کرد.

#### ۴ - بحران امپریالیسم [۱۹]

در سه بخش گذشته دیدیم که سرمایه داری انحصاری (امپریالیسم) در مسیر دگر دیسی و تکامل خود از دوران کلاسیک امپریالیسم که توسط لنین و بوخارین تحلیل و تدوین شد، به مرحله/ شرایط امروزی خود با ویژگی هایی مختلف و متفاوت از نقطه نظر منطقه ای / قاره ای اما با همپوشانی ها و مشابهت بنیادین رسیده است؛ که به صورت رقابت های اقتصادی، سیاسی و نظامی میان نو امپریالیست ها و کهنه امپریالیست ها از یک سو و از سوی دیگر میان خورده امپریالیست های منطقه ای - با کشش به سوی یکی از سه قطب: نو یا کهنه امپریالیست ها یا با بستگی به شرایط و زمان و مکان، گاهن به هر دو مثل ترکیه دنبال میشود و تحولات و بحران های منطقه ای/ جهانی را دامن میزند و تولید میکند.

مشکل تئوریک نیز این است که برای اکثر چپ ها، امپریالیسم مساوی سلطه ایالات متحده است. این آن چیزی نیست که تئورسین های مارکسیست کلاسیک از امپریالیسم فهم و تعقیب میکردند. برای آنها آنچنان که لنین در جزوه امپریالیسم اش برجسته میکند، امپریالیسم نتیجه مرحله ویژه ای از توسعه سرمایه داری است. تمرکز سرمایه که مارکس در کاپیتال جلد اول، به مثابه یکی از گرایش های اصلی برخاسته از پروسه انباشت سرمایه دارانه مشخص میکند که به طور فزاینده به لحاظ مقیاس در حال بزرگ شدن و به طور بین المللی در حال عملکرد هستند، به مرحله وابستگی به حمایت دولت ملی برای دفاع از منافعشان میرسند؛ دولت ها نیز برای حفظ خودشان در برابر رقبا، مجبور به ترویج اقتصادهای سرمایه داری صنعتی میشوند، که تنها نوع اقتصادی است که می تواند سیستم های تسلیحاتی پیچیده و مدرن و زیرساخت های جنگی برای آنها فراهم کند. وابستگی متقابل فزاینده بین دولت ها و سرمایه ها منجر به تشدید رقابت های ژئوپلیتیک میشود که محصول منطقی آن جنگ های در ابتدا سرد اقتصادی، در ادامه جنگ سرد تسلیحاتی و در نهایت جنگ گرم نظامی هستند. بنابراین از چشم انداز مارکسیستی، امپریالیسم سیستمی از رقابت درون سرمایه داری است. سرمایه داری بطوریکه نواخت رشد نمیکند و این ناموزنی سلسله مراتب قدرت در جهان را سبب میشود. اما توسعه ناموزن سرمایه داری به نحو سرنوشت سازی قدرت میان دولت های رقیب را باز توزیع میکند.



این به این معنا است که تعادل قدرت دائماً در حال جابه‌جایی است. جابه‌جا شدن قدرت اما شرایط نزاع‌های جدیدی را می‌آفریند. بحران کنونی سرمایه‌داری جهانی، پس از پایان جنگ امپریالیستی دوم که زمینه‌های تقسیم مجدد جهان و گسترش، صدور و انباشت سریع سرمایه را فراهم آورده بود و با جنگ سوم و چهارم تلاش برای تثبیت آن متصرفات و تقسیمات جریان داشت، مجدد به نقطه آغاز رسیده است. رقابت میان انحصارات و دولتهای امپریالیستی بر سر حفظ و بسط حوزه‌های انباشت سرمایه و بازارهای فروش کالا بطرز حادی تشدید شده است و کشورهای مثل یونان و ورشکسته شده اند و امثال ایتالیا و اسپانیا در مسیر ورشکستگی هستند. انگلستان با شعار وضع تعرفه‌های حمایتی، دفاع از اقتصاد و تولید ملی و مصرف محصولات داخلی از اتحادیه اروپا خارج شد (برکسیت Brexit<sup>15</sup>)، و میان آمریکا و چین جنگ تمام عیار اقتصادی با شعار «اول آمریکا» ی ترامپ و تعرفه‌های جدید گمرکی بالا گرفته است. از جنبش پیگدا در اروپای شمالی و غربی: جبهه شمال در دانمارک و سوئد، حزب الئرناتیو برای آلمان، حزب ملی گرای آزادی در اتریش، انتخابات آخر ایتالیا و دستیابی به اکثریت پارلمانی راست‌ها در آنجا تا مدافعین امنیت ملی و هوادران مدافعین حرم و سردار عارف (قاسم سلیمانی) در ایران. بقدرت رسیدن نو کانهای اونیالیست با مدیریت ترامپ. همچنین فراندوم سال گذشته ترکیه که به قبضه قدرت و بنیارت شدن اردوغان و حزب پان ترکی - عثمانیستی عدالت و توسعه ختم شد، همه و همه نشانگر اوجگیری مجدد گرایش‌های ناسیونالیستی و فاشیستی در میان بورژوازی و ظهور مجدد شوونیسم درنده و فاشیستی بار دیگر در این کشورها ظنین انداز شده است.

صعود چین به عنوان رقیب اصلی امپریالیسم آمریکا، افول اقتصاد امپریالیستی آمریکا و نقش بحران مالی در اقتصاد آمریکا است. افول تاریخی امپریالیسم آمریکا و سر بر آوردن قدرت‌های جدید سرمایه‌داری مانند چین، و همین‌طور افزایش مقاومت طبقه کارگر در سرتاسر جهان، روی هم رفته طبقات حاکم را به روی آوردن به ابزار همیشه‌خروج از بحران با استفاده از ابزار میلیتاریسم و جنگ به مثابه نابود کننده زیرساخت‌ها، ابزار و نیروی تولید، همچنین نابود کننده تولیدات مصرف نشده‌ای که به دلیل نبودن نیروی خرید به فروش نمی‌روند و بازار را اشباع کرده اند، به مثابه تنظیم کننده مجدد بالانس در بازار جهانی کشانده است. تنازعات ژئوپلیتیک کنونی، به خصوص در غرب آسیا را باید در چنین بستری درک کرد. عملاً هر گوشه جهان یا به میدان نبرد تبدیل شده یا به طور بالقوه مستعد تبدیل به آن است. قدرت‌های امپریالیست جهان و متحدین شان (نظیر عربستان، قطر، ترکیه و اسرائیل)، به همراه دیگر دولت‌های سرمایه‌داری ارتجاعی (مانند جمهوری اسلامی ایران، پاکستان و ...) در کشمکش با یکدیگر منطقه غرب آسیا را از هم دریده‌اند.

جنگ‌های نیابتی، جنگ داخلی، کشتار و تغییر رژیم، منطقه را به کابوس تبدیل کرده است. به دنبال رقابت‌های آمریکا و ناتو با روسیه، اروپای شرقی مجدداً میلیتاریزه شده است. در شرق آسیا نیز آمریکا در حال دست زدن به تحرکاتی خطرناک بر سر مسأله دریای جنوب چین است. در آفریقا نیز امپریالیسم آمریکا و اروپا مشغول برنامه ریزی عملیات در لیبی، کامرون، نیجریه و سایر کشورها هستند. نتیجه این وضعیت، اضافه شدن موج پناهنده‌گی به مجموعه نامتناهی بحران‌های سرمایه‌داری بوده است. موج پناهنده‌گی که به اعتراف سازمان ملل حادثتر از جنگ جهانی

دوم است، از ۲۰۰۱ و اشغال افغانستان تاکنون طبق آخرین تخمین ۲۰ میلیون نفر را آواره کرده است و رقم کلی پناهندگان و آوارگان را در جهان از مرز ۶۰ میلیون نفر فراتر برده است. در تحلیل نهایی موج میلیونی پناهندگان بحران امپریالیسم است. نه به اذعان رسانه جریان اصلی «بحران پناهندگی»؛ زیرا فاعل آن آوارگان و پناهجویان نیستند، بلکه امپریالیسم افسار گسیخته و به بحران افتاده است.

این بحران بدون شک در کلیت خود بازتاب تشدید تناقضات ذاتی سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم و مشخصاً بازتاب عملکرد قانون گرایش نزولی نرخ سود در چهارچوب بازار جهانی است. شرایط موجود پروسه تولید و استثمار، پاسخگوی عطش سرمایه انحصاری برای ارزش اضافه بیشتر، که شرط لازم افزایش بارآوری کار در جریان بازتولید، و از این طریق جلوگیری از گرایش نزولی نرخ سود در روند انباشت است، نیست. کساد، بیکاری وسیع، تورم، انقباض اعتبارات، و... علائم و عوارض بروز و شدت یافتن متناوب این تناقض اساسی تولید سرمایه‌داری است. اما صرف‌نظر از این که چنگال بحران عمدتاً، و در ابتدای امر، در کدام کشورهای معین بر حلقوم سرمایه انحصاری فشرده شود، نجات از این مهلکه در گرو تجدید سازمانی وسیع در سطح جهانی است. تجدید سازمانی در رابطه متقابل کار و سرمایه از یکسو و مناسبات متقابل سرمایه های مختلف، و ویژه انحصارات از سوی دیگر. به این ترتیب بحران جهانی امپریالیسم به بحران تک تک کشورهای سرمایه‌داری درجهان بدل میگردد. به این ترتیب تمامی عوارض بحران به درجات مختلف در همه کشورهای سرمایه‌داری عصر حاضر رخ مینماید.

صدور سرمایه امپریالیستی و تنگ شدن عرصه سودآوری بر سرمایه ملی، طبیعی است که در شرایط بحران، بار عواقب و اثرات آن [۲۰] را بیش از هر زمان بر دوش زحمتکشان به بهای بیکاری، فقر افسار گسیخته، قربانیان و آوارگان جنگها میگذارد.

حاکمیت سرمایه انحصاری بر تولید اجتماعی انتقال بلامانع و سریع بحران جهانی را تضمین میکند. مکانیسم این انتقال، با توجه به خصوصیات بازار داخلی هر کشور و مکان آن در چارچوب بازار جهانی، تقسیم کار معینی که این کشورها در رابطه با نیازهای سرمایه انحصاری پذیرفته اند، چگونگی وابستگی آنها به سرمایه‌های انحصاری معین و غیره، تفاوت میکند.

در مورد بازار داخلی در ایران در این سالها خود بگونه‌ای معکوس بازتاب انتقال سریع اثرات بحران (و در این مورد اثرات تشدید رقابت در بازار جهانی) بود. با تسریع نرخ انباشت و تراکم تمرکز سرمایه، نیاز به ارزش اضافه بیشتر برای حفظ تداوم سیر انباشت نیز شدت میگیرد. لیکن رویای بورژوازی ایران برای انباشت سریعتر و هر چه سودآورتر سرمایه لاجرم به تقلایی جنون آمیز برای ابقاء وضع موجود بدل گشت (شبهه کودتای انتخاباتی در سال ۸۸ از سوی بورژوازی سنتی و وابسته به رژیم/ سپاه، رفتن به سمت نو لیبرالیسم روحانی از سوی بورژوازی پرو غرب و لیبرال، و مداخله در بحران سوریه و یمن). شرایط رقابت سیاسی فرماندهی ای که ایران به آن دست زد و سبب دوران تحریم و محاصره اقتصادی ایران و برجام شد. افزایش سریع بهای کالاهای وارداتی که تحت الشعاع بهای نفت و تحریمها قرار داشت، سبب رقابت میان اقشار مختلف سرمایه داری شد. امروز مشاهده تکاپوی بورژوازی در بازسازی زرادخانه تسلیحاتی، احیای مجدد رویای ایران بزرگ تحت لوای جدید هلال شیعه و غیره این ادعا را که انباشت سرمایه در مسیر اقتصاد و سیاستهای امپریالیستی حرکت میکند را اثبات میکند. از نقطه نظر بورژوازی و امپریالیسم، سودآوری و انباشت که حرکتش را شکل میدهد یک ضرورت تاریخی و طبقاتی است، ضرورت ابقاء حاکمیت طبقاتی است.

به این ترتیب نه تنها تمامی عوارض، عواقب و اثرات عمده بحران امپریالیسم جهانی در شاخص و روابط اقتصادی وابسته به زمان و مکان آن متجلی میگردد، بلکه این بحران از چنان عمق و دامنه‌ای برخوردار است که مقدمات بحران سوریه و جنگ یمن به صورت مشخص از سال ۲۰۱۳ و ۱۵ به این سو متحقق کرده است.

اما آنچه اینجا مورد نظر ماست درک استیصال بورژوازی ایران در ممانعت از تبدیل بحران اقتصادی به بحرانی سیاسی، و اینک عجز او در تخفیف این بحران سیاسی، در شناخت درست از این ویژگی‌ها و محدودیت‌ها نهفته است. حاکمیت سرمایه انحصاری تابع نیازهای انباشت آن است که خصلت بحران‌زده خود را از دست نمیدهد و عوارض و اثرات بحران جهانی در بازار داخلی هر کشور به هر صورت بر جای میمانند و سرمایه با تشدید استثمار سودآور و برده وار از کارگران فراهم میآید.

عملکرد بحران در کشوری چون ایران، و حتی توفیق کامل آن در تصفیه اقشار ضعیف‌تر سرمایه و تمایل سطوح جدید فقر و فلاکت بر طبقه کارگر، نمیتواند پاسخگوی مشکلات جهانی امپریالیسم و رفع‌کننده بحران باشد. تجدید سازمان بهرکشی، از نقطه نظر امپریالیسم، امری جهانی است که میباید - اگر ناسات بحران عمومی آنرا خاتمه دهد - در سطح بازار جهانی تحقق پذیرد. چرا که اول: در عصر حاکمیت انحصارات بر تولید صرف ورشکست شدن سرمایه‌های غیر انحصاری در بازار داخلی این با آن کشور و متمرکز شدن تولید در دست انحصاراتی که هم اکنون بر تولید اجتماعی در این کشورها حاکمیت دارند، گره عمده‌ای از مسائل جهانی امپریالیسم نمیگشاید و در شدت رقابت میان خود انحصارات تخفیف قابل ملاحظه‌ای را باعث نمیگردد.

دوم: از نظر تشدید نرخ استثمار طبقه کارگر از طریق حمله‌ای همه جانبه به سطح معیشت آن سرمایه محتاج گشودن جبهه‌ای جهانی در مقابل کارگران و زحمتکشان است. پیروزی هر کدام از قطب‌های رقابت‌های امپریالیستی در هر کدام از نبردهای خاص در این جنگ جهانی در یک جبهه و عقب‌نشینی و یا شکست آن در جبهه دیگر در مصاف با کارگران و زحمتکشان، هر آنچه را در یک عرصه رشته شده است در عرصه دیگر پنبه میکند، و این دور باطل معنایی جز تداوم و تعمیق بحران جهانی امپریالیسم دربر نخواهد داشت. اما این ابدا به این معنی نیست که در نتیجه امپریالیسم جهانی از پیروزی در جبهه‌های منفرد چشم میپوشد.

امپریالیسم سیاست جهانی خود را در قبال طبقه کارگر دقیقاً بر افراد این جبهه‌ها و جدایی آنها از یکدیگر، بر سرکوب جنبش کارگری در تک تک این جبهه‌ها، بر سازماندهی بهرکشی در بازار داخلی کشورها طرح میریزد و در این رابطه از برجسته کردن کوچکترین تفاوت‌های قومی - ملی - نژادی و فرهنگی در میان کارگران فروگذار نمیکند. از سوی دیگر همانطور که تشدید رقابت در میان اقشار مختلف سرمایه در یک کشور به هیچ رو از دیدگاه سرمایه‌های مختلف، مبارزه واحد سرمایه را بر علیه طبقه کارگر تحت الشعاع قرار نمیدهد، انحصارات امپریالیستی نیز در دوره بحران به رقابتی مرگبار با یکدیگر کشیده میشوند.

برای بورژوازی، اینجا دیگر سخن بر سر عدم توفیق در حرکتی اقتصادی نیست، بلکه بر سر شکست در عرصه‌ای سیاسی است. کارگران و زحمتکشان تحت سلطه، بنا بر ماهیت سرمایه‌داری عصر امپریالیسم و عملکرد آن، حتی در شرایط متعارف و غیر بحرانی تولید نیز از نازلترین سطح ممکن معیشت برخوردارند. نیروی کار خود را به ارزانترین بهای ممکن در اختیار سرمایه قرار میدهند و به سابعانترین وجه ممکن استثمار میشوند. پورش وسیع به سطح معیشت زحمتکشان و تمایل ابعاد جدید فقر و فلاکت بر آنان، برای بورژوازی مترادف است با فراخواندن کارگران و

زحمتکشان به مصافی بر سر مرگ و زندگی . مصافی که از یک سو توده‌های زحمتکش در آن به معنای واقعی کلمه چیزی جز زنجیرهایشان ندارند که از دست بدهند و از سوی دیگر بورژوازی برای حفظ منافع خودش در رویارویی با دیگر بورژوازی‌های رقیب می‌خواهد که کارگران و زحمتکشان را جهت جان دادن برای خاک و وطن ، ناموس و پرچم ... متهیج و سازماندهی بکند. به این ترتیب مبارزات اقتصادی کارگران و زحمتکشان که با سرکوب مدام و مستمر دیکتاتوری عریان بورژوازی و امپریالیسم مواجه است، در شرایط بحران از ابعادی انقلابی برخوردار میشود. بورژوازی بر متن بحران جهانی امپریالیسم، حق حیات توده‌های وسیع کارگر و زحمتکش را در کشور آشکارا انکار میکند و کارگران و زحمتکشان نیز که به هر رو جایی برای عقب‌نشینی ندارند، ناگزیر حاکمیت بورژوازی را میبایست به زیر سوال بکشند. بحران جهانی امپریالیسم نطفه بروز شرایط انقلابی را در خود میپروراند.

اولین جرقه‌های انقلاب علیه سرمایه‌داری در ایران به شکل خاص و منطقه به شکل عام که از این نقطه نظر انقلابی سوسیالیستی است، با آنکه به دلیل فقدان شرایط ذهنی لازم در میان پرولتاریای منطقه - تحت اشغال یا در جنگ بودن کشورها، در کنار تحت سلطه دیکتاتوری بنایارنیستی یا خلافتی در ایران و ترکیه - از یکسو و وجود توده‌های وسیع زحمتکش و انقلابی غیر پرولتر از سوی دیگر (که همه نتیجه حاکمیت امپریالیسم بر اقتصاد و سیاست است)، ناگزیر در وهله اول در چهارچوب انقلابی دمکراتیک شکل میگیرد و بسط مییابد.

انقلاب زیر خاکستر ایران چنین انقلابی است. از نقطه نظر سرمایه انحصاری و بورژوازی در ایران مسأله بحران اینک به مسأله انقلاب بدل گشته است، و سرکوب انقلاب گام اول او را به هر شکل ممکن : رفراندوم، رژیم جنج، و هم آغوشی با باقی گزینه های روی میز در تحمیل فقر و فلاکتی بی سابقه بر توده‌های زحمتکش ایران تشکیل میدهد. این جوهر و محتوای حرکت هر دولت بورژوایی و خورده بورژوایی است که فارغ از سبز و بنفش یا اصلاح طلب و اصولگرا بودن و یا دولتهای مجاهدینی و سلطنت طلب، در پی ابقاء و احیای حاکمیت سرمایه در کشور هستند. حقیقتی که شناخت ماهیت جهانی بحران کنونی امپریالیسم و بازتاب آن در ایران به ما میآموزد . این حقیقتی است که کمونیست‌ها میباید، چون هر واقعیت طبقاتی و سیاسی دیگر، با صراحت و ملاحظاتی تاکتیکی و استراتژی یک خود در عرصه مبارزه طبقاتی به میان کارگران و زحمتکشان برده و قاطعانه تبلیغ کنند.

اهمیت ارزیابی مارکسیستی امپریالیسم در فرم و محتوی امروزی خود و متقاعب آن بحران ذاتی آن در فرم و محتوی امروزی خود (که ما در این ضمیمه صرفاً در چهارچوب امکانات و توانمان در شرایط موجود به اختصار به آن پرداخته‌ایم) برای کمونیست‌ها، درک ابعاد جهانی بحران امپریالیسم، درک استیصال بورژوازی خورده امپریالیستی ایران از حل یا تخفیف بحران به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز حتی در محدوده ایران، درک این واقعیت که بورژوازی خورده امپریالیستی ایران در عصر امپریالیسم موجودیت و بقاء خود را میباید در هر شرایطی در پیوند با سرمایه امپریالیستی جستجو کند و ناگزیر در بحران جهانی آن تا مغز استخوان سهیم گردد، درک مکان پرولتاریای ایران، بمنابه جزء مهم و سرنوشت ساز منطقه در کنار ترکیه و مصر در جز و پرولتاریای جهان در کل معینی در عرصه این بحران، و بالاخره درک محتوای مبارزات کنونی کارگران و زحمتکشان کشور بر علیه فقر و فلاکتی که بورژوازی و امپریالیسم به آنها تحمیل کرده است، درسهایی بسیار مهمی به همراه دارد.

کمونیست‌ها قبل از هر چیز میبایست بیاموزند که پرولتاریای ایران میبایست اینک پرچم انقلاب

را به جای هر آلترناتیو دیگری اعم از رفراندوم یا دولتی بنفش تر از دولت نولیبرال روحانی و یا حتی براندازی رژیم با جایگزینی یک سرمایه داری متعارف نمونه ترکیه را به دوش بگیرد. کمونیست‌ها میبایست بیاموزند که به یک خانه تکانی اساسی محتاج هستند. خانه تکانی از تمام دیدگاه‌ها و جریاناتی که دل به اصلاح سرمایه‌داری در ایران و ملی کردن و دمکراتیزه کردن آن بسته‌اند. از تمام دیدگاه‌ها و جریاناتی که مبارزه ضد امپریالیستی را از مبارزه بر علیه بورژوازی و سرمایه خورده امپریالیستی ایران و حکومت پاسدار منافع آن جدا میکنند، از تمامی دیدگاه‌ها و جریاناتی که بجای تبلیغ سوسیالیسم در میان طبقه کارگر و از این طریق پرورش آن پیشاهنگ انقلابی پروولتر که بتواند رهبری انقلاب را بدست گیرد و برای سازماندهی در مسیر سوسیالیسم تلاش کند، اپورتونیزم، سیاست‌بازی و توهم به ضد امپریالیسم بودن به صرف مخالفت با امپریالیسم غرب (آنتی شیطان بزرگ) که در تحلیل نهایی چیزی جز پرو امپریالیسم ملی گرا و شوونیستی ایرانی در کلپ نیمه امپریالیسم روسیه در رقابت با امپریالیسم امریکا نیست. و بالأخره خانه تکانی از تمامی دیدگاه‌ها و جریاناتی که با تحمیل ذهنیت محدود و ناسیونالیستی خود بر طبقه کارگر ایران او را از نقش تاریخی بر عهده‌اش باز میدارند.

از این دیدگاه است که براهمیت برخورد لنینیستی به بحران کنونی، و مبارزات کارگران و زحمتکشان برمتن آن، تأکید می‌ورزم. از نظر عینی، این عرصه مشخص مبارزه مستقیم، هرچند بگونه‌ای ابتدایی، نقطه هشتمی پروولتاریای ایران را بر وظایف دوران سازش در خود حمل میکند و زمینه را به بهترین وجه ممکن برای ترویج سوسیالیسم و تهیج سیاسی در میان توده‌های وسیع کارگر، و نیز برای آغاز مبارزه‌های پیگیرانه و سرسخت با تمامی انحرافات جنبش کمونیستی و از این طریق تثبیت بی چون و چرای لنینیسم به پیشاهنگی حزب انقلابی کارگران که توسط کارگران و شوراهای آنها جهت قبضه و مصادره همه قدرت سیاسی به دست شوراها در این جنبش آماده میسازد.

آرش دوست حسین

پاییز و زمستان ۲۰۱۷

**„ Insbesondere aber weist der Imperialismus, weist die Epoche des Bankkapitals, die Epoche der gigantischen kapitalistischen Monopole, die Epoche des Hinüberwachsens des monopolistischen Kapitalismus in den staatsmonopolistischen Kapitalismus, eine ungewöhnliche Stärkung der "Staatsmaschinerie" auf, ein unerhörtes Anwachsen Ihres Beamten und Militärapparates in Verbindung mit verstärkten Repressalien gegen des Proletariat sowohl in den monarchistischen als auch in den freiesten, republikanischen Ländern.“**

Lenin - Staat und Revolution - Kapitel 2-2 Die Ergebnisse der Revolution.

„اما به صورت ویژه امپریالیسم اشاره به عصر سرمایه بانکی، که عصر انحصارات سرمایه داری غول پیکر، که دوران رو به رشد شدید سرمایه داری انحصاری به سرمایه داری انحصاری دولتی، که تقویت غیر معمول "ماشین دولتی"، رشد بی سابقه مقامات خود و دستگاه نظامی آن با افزایش اقدامات تلافی جویانه علیه پروولتاریا، خواه در سلطنت ها همچون کشورهای آزاد جمهوری خواه است.“

لنین - دولت و انقلاب - فصل ۲-۲ نتایج انقلاب

## توضیحات :

۱. در تمام طول این متن، تعدمی بجای جنگ "جهانی" از امپریالیستی استفاده میشود، زیرا جنگ میان امپریالیستها و اشغال سرزمینهای دیگر که جنگ توحش سرمایه داری علیه بشریت است را مین استریم مدیا تعدمی و آگاهانه تمام عواقب و مسولیت آنرا با استفاده از کلمه "جهانی" بر دوش همه دنیا میاندازد. با استناد به تمامیت این تحلیل در این مقاله :

الف - از آنجایی که قطب بندی هژمونیک بین المللی بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۰ را یک قطب بندی امپریالیستی میان امپریالیسم سرمایه داری مالکیت خصوصی (پیمان ناتو) و نیمه امپریالیسم اقتصاد بروکر اتیک در انحصار مالکیت دولتی (پیمان ورشو) میدانم، در نتیجه رویارویی آنها را نیز جنگ امپریالیستی سوم تعریف میکنم. استفاده مین استریم از جنگ "سرد" نیز از همان منطق جنگ "جهانی" پیروی میکند تا عواقب و مسولیتهای جنگهای گرم این دوره را به عهده نگیرد:

جنگ کره ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳، جنگ اعراب و اسرائیل ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ جنگ ویتنام ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۵، جنگ افغانستان ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۸، جنگ عراق و ایران ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ و بسیاری جنگهای داخلی همچون جنگ سریلانکا، جنگهای آفریقا : اریتره - اتیوپی، جنگ داخلی سودان، کنگو، نجریه و ..

ب - به همین دلیل و با استناد به بند بالا، از ۲۰۰۱ تا به امروز که جنگ های آن عبارت هستند از : افغانستان ۲۰۰۱ تا امروز، عراق ۲۰۰۳ تا امروز، سومالی ۲۰۰۵ تا امروز، گرجستان ۲۰۰۸، سوریه ۲۰۱۲ تا امروز، لیبی ۲۰۱۳ تا امروز، اوکراین ۲۰۱۴ تا امروز، یمن ۲۰۱۵ تا امروز... را چهارمین جنگ امپریالیستی بجای جنگ با "ترور" تعریف و نامگذاری میکنم.

۲. استفاده از وضعیت بجای "مرحله" تعدمی و آگاهانه میباشد. از آنجایی که لنین، و باقی کادرهای انقلابی بلشویک مکتوباتی از مارکس همچون گروندریسه، با دستنوشته های ۱۸۴۴ را بدلیل عدم چاپ آنها خوانده بودند، برداشت مرحله ای از تاریخ خطایی استراتژی یک بود که مرتکب شدند. به همین دلیل و با باور اینکه تحلیل های ماتریالیستی غیر از دیالکتیکی بودن همزمان نمیبایست که پوزیتیویستی باشد، و به دلیل عدم داشتن افق کلمات برای کلمه/مفهوم جایگزین بجای مرحله، از "وضعیت" که در عین حال زمان و مکان را همزمان با تحلیل مشخص از شرایط مشخص درون خویش حمل میکند استفاده میکنم. و در پرازنز از جمله : "به قول لنین" نیز تعدمی و آگاهانه استفاده کردم، زیرا تمام این تحلیل تنها روینایی است که زیربنای آنرا تحلیل لنین برابمان فراهم کرده. و چنین خطایی در دوران آشفتگیهای انقلابی چیزی از ارزشهای فرمانده انقلاب نمیکاهد.

## ۳. [رزالوکز امبورگ و نیکولای بوخارین: امپریالیسم و انباشت سرمایه](#)

۴. در پایان جنگ پروس-فرانسه و با شکست ناپلئون سوم در ۱۸ ژانویه ۱۸۷۱، ویلهلم یکم در ورسای به عنوان امپراتور آلمان خوانده شد. در ۱۸۷۱، بیسمارک توانست اتحاد دوگانه را با اتریش-مجارستان ببندد که با داخل شدن ایتالیا سال ۱۸۸۲ به اتحاد سهگانه تبدیل شد. یکی از دستاوردهای بیسمارک در سیاست های خارجی اش عقد قرارداد ضمانتی سال ۱۸۸۷ با روسیه بود که به انزوای بیش از پیش دشمن آلمان یعنی فرانسه انجامید.

۵. در طول این مقاله از مفهوم "ارزش" با فهم از مقاله : [درک مارکس از بدیل سرمایه داری / فریدا آفاری](#) در سایت نقد اقتصاد سیاسی استفاده شده است.

۶. پروژه متصل کردن خط آهن آناتولی به خط آهن حجاز که مسیر خالی میان هر دو - سوریه - را در بر می‌گرفت، خط آهن استانبول - صنعا نام گرفت.

۷. نیکولای بوخارین، امپریالیسم و اقتصاد جهانی، مقدمه لنین

۸. در ادامه توضیح ۱، همان برداشت مرحله ای از تاریخ و اینکه مارکس و انگلس هم در ابتدا محاسبه انقلاب در اروپای غربی را کرده بودند، اینجا هم باز بلشویک ها و به خصوص لنین که منتظر انقلاب در اروپای غربی و به خصوص آلمان بود، "بالاترین مرحله" را به اشتباه بر روی تحلیل امپریالیسم استفاده کرد، زیرا در واقع - در ۱۹۱۷ - زمانیکه در حال سازماندهی انقلاب در روسیه باشیم و امید انقلاب را نیز در آلمان داشته باشیم، قاندا تا تحلیل ما با عنوان "بالاترین مرحله" دورخیزی انقلابی است برای ریشه کن کردن سرمایه داری. در اینجا مقصود از خطای برداشت مرحله ای به صورت واضح در استفاده از صفت تقضیلی "ترین" نمودار میشود.

۹. تحول سرمایه داری معاصر - سمیر امین

۱۰. برای توضیحات بیشتر چرایی های استفاده از این مفهوم به این مقاله در سایت نقد اقتصاد سیاسی ارجاع میدهم.

سرمایه‌داری دولتی در روسیه / تونی کلیف / ترجمه‌ی کاووس بهزادی  
اقتصاد سیاسی اتحاد شوروی / هیلل تیکتین / ترجمه‌ی کاووس بهزادی

۱۱. انکشاف امپریالیستی میان امپریالیستهای مختلف "اولترا امپریالیسم"

درباره ظهور کشور های نوامپریالیستی

۱۲. بخش روسیه با استناد به مقالاتی که لینک آنها پیوست میباشد با صورتبندی و جمله بندی من تنظیم شده .

- دیالکتیک صعود و فروپاشی: چرا اتحاد شوروی سقوط کرد؟
- اثرات اقتصاد بازار پس از فروپاشی شوروی، اصلاحات انتقالی، فقر و نابرابری درآمد. دکتر گونگور توران استاد و مدرس دانشگاه یاشار I.I.B.F (دانشکده اقتصاد و علوم اداری)
- فروپاشی اتحاد شوروی و ورود فدراسیون روسیه به اقتصاد بازار آزاد ، استادیار و مدرس دانشگاه مهمت اکیف ارسوی ، دانشکده اقتصاد و علوم اداری
- آیا دوره جدید مدرنیزه کردن ارتش روسیه یک مسابقه تسلیحاتی جدید است؟ مره سونال اوزال مرکز تحقیقات روسیه
- کشور یوتین : ارتش قدرتمند ، روسیه قدرتمند. مره سونال اوزال مرکز تحقیقات روسیه، انسیتیو قرن ۲۱ ترکیه
- یک سیاست محاصره جدید : سیستم دفاع موشکی ناتو و جبهه روسیه. مره سونال اوزال مرکز تحقیقات روسیه، انسیتیو قرن ۲۱ ترکیه

۱۳. این بخش بر گرفته شده و با استناد به منابع زیر تنظیم شده است:

● مرحله گسترش اقتصاد چین (۱۹۷۸-۲۰۰۵) و پروفیسور مهمت اوزان ساری و دکتر لونت گوک دمیر

● جمهوری خلق چین، ۱۹۷۸ تا دوران ما، آرزو ایلهان کبیریس، فروم رقابت دانشگاه سابانجی

● اقتصاد چین (مانو و دوران پس از مانو)، اومیت جالبیک دانشجوی دکتری دانشگاه تکنیک ستاره، بخش اقتصاد

● ۱۴. فلاخن شماره‌ی بیست و هشتم. تاریخ مختصر انکشاف سرمایه‌داری و جنبش طبقه‌ی کارگر در ترکیه

۱۵. فلاخن شماره‌ی پنجاه و هفتم. میراث اکبر

۱۶. فراندوم ترکیه به بنیاد شدن اردوغان منجر شد.

۱۷. شکست در مرحله تثبیت، جنگ تمام عیار نمونه آنچه در افغانستان و عراق پیش آمد از ۳ مرحله تشکیل شده است ۱- محاصره و تهاجم، ۲- ورود و اشغال ۳- تثبیت و تسلط. طرف متخاصم که آغاز کننده جنگ است، در صورت عدم متحقق کردن هر کدام از این ۳ مرحله، این جنگ از لحاظ مبانی استراتژیک شکست خورده است.

۱۸. در پایان جنگ پروس- فرانسه و با شکست ناپلئون سوم در سال ۱۸۷۱ اتحاد آلمان کامل شده و فرانسه تا سال ۱۸۸۰ در اشغال آلمان باقی ماند. فرانسه درگیر یک جنگ داخلی ویرانگر شد که منجر به کمون پاریس شد. (به جنگ داخلی در فرانسه اثر کارل مارکس مراجعه کنید)

جنگ روسیه و عثمانی ۱۸۷۷-۱۸۷۸ تغییرات ارضی و سرزمینی کلی ای نیز در منطقه بالکان در پی داشت. معاهده اول و دوم لاهه در ۱۸۹۹ و ۱۹۰۷ میان کشورهای قدرتمند آن دوران در دنیا که درگیر رقابت های هژمونیک بودند: ۱- امپراتوری انگلستان ۲- پادشاهی اسپانیا ۳- پادشاهی پرتغال ۴- امپراتوری فرانسه ۵- امپراتوری روسیه ۶- امپراتوری پروس - آلمان ۷- امپراتوری اتریش- مجارستان ۸- امپراتوری عثمانی ۹- پادشاهی ایران ۱۰- امپراتوری چین ۱۱- امپراتوری ژاپن ۱۲- ایالات متحده آمریکا. همه این اتفاقات تاریخی و نارضایتی های کلونالیست های سرمایه داری شده و درگیر رقابت های هژمونیک، زمینه ساز وقوع جنگ اول امپریالیستی گردید.

۱۹. فقر و فلاکت و خانه خرابی ناشی از آن و جنگ های اجتناب ناپذیر و بی پایان برای تقسیم مجدد جهان که پس از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۰ در همان اولین دهه پس از آن و با پایان جنگ سرد (به اذعان خودشان) علنی تبدیل به جنگ گرم چهارم امپریالیستی با اشغال افغانستان ۲۰۰۱ آغاز شد و تا امروز تمام منطقه غرب آسیا (جنگ افغانستان، اشغال عراق، جنگ سوریه، جنگ یمن) آسیای میانه و قفقاز (جنگ ارمنستان، جنگ چین، اشغال گرجستان) و اروپای شرقی (جنگ اوکراین) را به آتش کشیده است.

۲۰. این بخش وام گرفته شده (اقتباس آزاد) از متنهای آرام نوبخت: بحران جهانی سرمایه داری و وظایف مارکسیست های انقلابی، بحران های چند جانبه ی امپریالیسم - الکس کالینی کوس برگردان: آنتین درفش میباشد.